



معناشناسی و گنج‌واژه زبان فارسی^۱

محمد رضا رضوی (عضو هیئت علمی فرهنگستان زبان و ادب فارسی)

۱ مقدمه

لادیسلاو زگوستا^۲ در کتاب مشهور و کلاسیک خود، راهنمای فرهنگ‌نویسی^۳ در بحث از «معنای واژگانی»،^۴ به اهمیت و لزوم مطالعات معنایی، و مشخصاً، به تحلیل‌های

۱) این مقاله برگرفته از طرح پژوهشی نگارنده است با نام «رویکردهای معنایی در تدوین گنج‌واژه زبان فارسی» (۱۳۸۶) که به عنوان رساله دکتری ارائه شده است. از آقای دکتر حسین سامعی، استاد راهنمای رساله، که دست‌نویست اولیه این مقاله را نیز همچون همیشگی نقادانه و موشکافانه مطالعه و نکات ارزشمندی را خاطر نشان کردند سپاسگزاری می‌کنم. به دلیل حجم مطالب، مقاله به دو بخش تقسیم شده و در دو شماره به چاپ خواهد رسید. در بخش نخست، در این شماره، مقدمه، تحقیقات پیشین، تحلیل معنایی داده‌ها شامل روش‌شناسی، روابط معنایی، قالب‌ها و منابع کل مقاله گنجانده شده است. در بخش دوم، در شماره آینده، ادامه تحلیل معنایی داده‌ها شامل استعاره‌ها و مجازها، و نیز ساختار گنج‌واژه مدل، پیامدها، ضمیمه‌ها و کلیه منابع ارائه خواهد شد.

2) Ladislav Zgusta

3) *Manual of Lexicography*

4) lexical meaning

مربوط به مشخصه‌های معنایی اشاره و اذعان می‌کند که فرهنگ‌نویس در کار خود به مطالعاتی از این دست و بررسی ابعاد معنایی واژه‌های مربوط و رویکردهای نام‌نگر نیاز دارد (ZUSTA 1971, pp. 111-112). آنا ویرزیبکا^۵ در کتابی با عنوان معناشناسی: بنیادی‌ها و جهانی‌ها^۶ در بخش معناشناسی و فرهنگ‌نویسی، ضمن بیان این مطلب که زبان‌شناسی و فرهنگ‌نویسی متقابلاً به یکدیگر وابسته و نیازمند هستند، اظهار داشته است که «معناشناسی به مثابه رشته‌ای علمی می‌بایست در فرهنگ‌نویسی به منصفه ظهور برسد» (Wierzbicka 1996, p. 258). تیری فونتئل^۷ در مقدمه ویژه‌نامه مجله بین‌المللی فرهنگ‌نویسی^۸، که مشخصاً به فرهنگ‌ها، گنج‌واژه‌ها و روابط واژگانی - معنایی^۹ اختصاص یافته است، اذعان می‌دارد که در زمینه بازنمایی دانش معنایی و گنج‌واژه‌ای و نیز استخراج این دانش از منابع زبانی، هنوز لازم است که تحقیقات بسیاری انجام شود (Fontenelle 2000, p. 231). هالیدی دو شیوه بنیادین واژگان‌شناسی^{۱۰} را تدوین فرهنگ و تدوین گنج‌واژه برمی‌شمرد (Halliday 2004, p. 3) و اشاره می‌کند که فرهنگ‌های لغت و گنج‌واژه‌ها بهترین منابع اطلاعات واژگان‌شناختی هستند.^{۱۱} (Ibid, p. 20)

در میان پژوهندگان ایرانی، حقیقتاً به ضعف روش‌شناختی فرهنگ‌نویسی فارسی اشاره می‌کند و این ضعف را عدم آگاهی قبلی فرهنگ‌نویس از موضوع و حدود کار خود و عدم توجه به «اصول و مبانی واژگان‌شناسی» می‌داند (۱۳۷۰، ص ۳۲۰-۳۱۹). انوری، سرویراستار فرهنگ بزرگ سخن (۱۳۸۱)، در یادداشتی بر آن فرهنگ، به روشنی

5) Anna Wierzbicka

6) *Semantics: Primes and Universals*

7) Thierry FONTENELLE

8) *International Journal of Lexicography*9) *Dictionaries, Thesauri and Lexical-Semantic Relations*10) *lexicology*

۱۱) شایان ذکر است هالیدی، در بررسی تاریخ واژگان‌شناسی، به این نکته اشاره می‌کند که ایرانیان روزگاری

فرهنگ‌نویسان برتر جهان اسلام بوده‌اند. (Halliday 2004, p. 12)

به «فراهم نبودن تمهیدات علمی فرهنگ‌نگاری در کشور» و «نبودن نظریه عمومی فرهنگ‌نگاری در زبان فارسی» اشاره و اظهار می‌کند «دانش نظری فرهنگ‌نگاری فارسی در حال تولد است». (ص یازده)

هر پژوهشی از این دست که موضوع آن بررسی واژه‌ها به مثابه واحدهای دوگانه‌ای متشکل از صورت و معنا باشد، اصولاً ممکن است از دو منظر کاملاً متفاوت، و در عین حال مکمل، طرح گردد: «نام‌نگری»^{۱۲} و «معنانگری»^{۱۳}. اولمان^{۱۴} این دو رویکرد را به روشنی این‌گونه توصیف می‌کند: «از آنجا که معنا رابطه‌ای دوسویه و برگشت‌پذیر میان لفظ و مفهوم است، از دو سو می‌توان به مطالعه آن پرداخت: می‌توان [...] از لفظ آغاز کرد و به جستجوی مفهوم یا مفاهیم وابسته به آن پرداخت؛ اما همچنین، می‌توان از مفهوم آغاز کرد و به جستجوی لفظ یا الفاظ مربوط به آن پرداخت» (Ullmann 1962, p. 63). رویکرد معنانگر که به تدوین فرهنگ‌های الفبایی می‌انجامد صورت واژه‌ها را مبنا قرار می‌دهد و به ارائه معنای آنها در قالب تعاریف فرهنگ‌نگاشتی می‌پردازد. رویکرد نام‌نگر، که موضوع این مقال است، جهتی وارونه دارد. از معنا آغاز و به ارائه جمعی الفاظی می‌پردازد که به گونه‌ای در آن معنا اشتراک دارند. ساختار فرهنگ‌هایی که زیر چتر اصطلاح فرهنگ نام‌نگر قرار می‌گیرند، از قبیل گنج‌واژه‌ها، اصطلاح‌نامه‌ها و فرهنگ‌های تصویری، از این رویکرد تأثیر می‌پذیرد.^{۱۵}

«گنج‌واژه» یا در اصطلاح انگلیسی آن «تزاروس»^{۱۶} فرهنگی است عمدتاً موضوعی که واژه‌ها و عباراتی را که معنای یکسان دارند تحت دسته‌های معنایی فهرست و طبقه‌بندی می‌کند (Hartmann 1998, p. 33). این اصطلاح از ریشه یونانی thesauros به معنای

12) onomasiology

13) semasiology

14) Stephan Ullmann

15) اصطلاح‌شناسی (terminology) نیز رویکردی نام‌نگر دارد.

16) thesaurus

«مخزن» یا «گنجینه واژه‌ها» اخذ شده است (Ibid, pp. 142-143). استرکنبرگ^{۱۷} سه معنای متفاوت برای این اصطلاح برمی‌شمرد: تزاروس در ابتدا به مفهوم آثار بزرگ فرهنگ‌نگاشتی بوده است که با هدف ارائه کل واژه‌های یک زبان تدوین می‌شده‌اند. مفهوم اصطلاح «تزاروس» در این کاربرد، بسیار با مفهوم ریشه آن قرابت دارد (STERKENBURG 2003, p. 142). معنای دوم تزاروس، پس از تدوین تزاروس روژه پدید آمده است. تزاروس در این مفهوم به فرهنگی متشکل از مترادفات اشاره دارد (Ibid). در معنای سوم، تزاروس به فرهنگی اشاره دارد که دارای نظم موضوعی است و تعریفی از همه واژه‌هایی که ذیل یک موضوع قرار می‌گیرند به دست می‌دهد (Ibid, p. 143). هالن^{۱۸} می‌گوید اصطلاح «تزاروس» برای فرهنگ‌های موضوعی با انتشار تزاروس روژه مرسوم شد و اشاره می‌کند که «اساساً هیچ‌گونه تمایز فرهنگ‌نگاشتی میان فرهنگ موضوعی و تزاروس وجود ندارد»^{۱۹} (HULLEN 1999, p. 13, n. 27). در فارسی برای این اصطلاح عموماً برابره‌های گنج‌واژه، اصطلاح‌نامه، تزاروس و فرهنگ معنایی با معانی کمابیش مشابه به کار برده شده است.^{۲۰} نگارنده میان اصطلاح‌نامه و گنج‌واژه تمایزی اصطلاح‌شناختی قائل شده است. «اصطلاح‌نامه» را می‌توان مجموعه‌ای از اصطلاحات متداول در زمینه‌ای خاص در نظر گرفت که برحسب موضوع طبقه‌بندی شده‌اند. در این پژوهش، اصطلاح «گنج‌واژه» را

17) Piet van. STERKENBURG

18) Werner HULLEN

۱۹) تأکید از نگارنده است.

۲۰) فرهنگ معاصر هزاره (۱۳۸۱)، علاوه بر این، به برابره‌های فرهنگ و واژگان نیز در مدخل thesaurus اشاره کرده است. فرهنگ معاصر پویا (۱۳۸۵) تنها به برابر فرهنگ معنایی اشاره کرده و در توضیح آورده است که چنین فرهنگی کلمات را برحسب قرابت، تشابه و تضاد معنایی گروه‌بندی می‌کند، برخلاف فرهنگ‌های معمولی که در آنها ترتیب کلمات الفبایی است. لازم به ذکر است شیوه ارائه نهایی اطلاعات در چنین فرهنگی می‌تواند الفبایی یا غیرالفبایی (موضوعی) باشد. تقسیم‌بندی معنایی در محتوای هر دو شیوه اعمال می‌شود.

مرجّح دانسته و آن را در مفهوم فرهنگی با آرایش الفبایی یا موضوعی که شبکه معنایی واژه‌ها را نمایش می‌دهد به کار برده‌ایم.

بر اساس آنچه گفته شد مقاله حاضر به این موارد اختصاص یافته است: از جنبه نظری، بررسی مبانی نظری احتمالی برای تدوین گنج‌واژه زبان فارسی. همچنین، از این جنبه، صحت و سقم برخی از ادعاهای نظری رویکردهای معناشناختی با داده‌های زبان فارسی سنجیده و به محک آزمون گذارده خواهد شد. از جنبه توصیفی، نمایاندن ساختار معنایی یک حوزه از واژه‌های زبان فارسی، یا حوزه معنایی اندام‌های بدن، از طریق تجزیه و تحلیل و توصیف مستقیم داده‌ها. از جنبه کاربردی، ارائه نمونه و مدلی کوچک از مدخل‌های یک گنج‌واژه متعارف زبان فارسی.

در تحلیل معنایی داده‌ها تلاش شده است که بدون جانب‌داری از انگاره‌ای خاص، و گزینش پیشاپیش چهارچوب نظری، ساخت و واحدهای معنایی موجود در داده‌های گردآوری شده مشاهده و توصیف شود. طبعاً این توصیف، سرانجام با مفاهیم برخی از نظریه‌های معناشناختی همسویی نشان می‌دهد. به باور نگارنده، اتخاذ چنین رویکردی موجب افزایش توان توصیفی تحلیل می‌شود و واحدهای معنایی بیشتری را در اختیار ما قرار می‌دهد. این رویکرد برای اهداف کاربردی نظیر تدوین گنج‌واژه سودمند است زیرا جنبه‌های گوناگون معنا را، که ممکن است در یک نظریه خاص نادیده باقی بمانند، آشکار می‌سازد.

داده‌ها اساساً بر بنیاد ۴ مفهوم معناشناختی مورد تحلیل قرار گرفته‌اند: (۱) رابطه؛ (۲) قالب؛ (۳) استعاره؛ (۴) مجاز. این مفاهیم از ۴ نظریه و مدل معناشناختی وام گرفته شده‌اند که عبارت‌اند از: (۱) معناشناسی ساخت‌گرا و معناشناسی رابطه‌ای در تحلیل روابط گوناگون؛ (۲) معناشناسی قالبی همچون بخشی از معناشناسی شناختی در تحلیل

قالب‌ها؛ و ۳) معناشناسی شناختی در تحلیل استعاره‌ها و مجازها. در مجموع، تحلیل‌ها در چهارچوب دو رویکرد کلان ساخت‌گرا و شناختی می‌گنجند.

منظور از «رابطه»، عضویت در مجموعه‌ای تعریف‌پذیر است (Murphy 2003, p. 8) بر پایه این تعریف، هرگاه ویژگی مشترکی در دسته‌ای از واژه‌ها (واژه به مثابه واحدی دوگانه متشکل از یک صورت و یک معنا) تمیز داده شود، می‌توان با استفاده از آن ویژگی، آن دسته از واژه‌ها را یک مجموعه قلمداد و فهرست کرد. این فهرست حاوی دو گروه واژه خواهد بود که با یکدیگر رابطه دارند، رابطه‌ای بر اساس ویژگی مورد نظر. رابطه ممکن است صوری باشد، مانند رابطه‌ای که واژه الف و ب را بر مبنای اشتقاق در یک مجموعه قرار می‌دهد، نظیر رابطه چشم با چشمی، یا معنایی باشد، مانند رابطه‌ای که واژه الف و ب را بر مبنای شباهت یا ویژگی خاصی در معنا مجموعه می‌سازد، نظیر رابطه دست با اندام (دست نوعی اندام است). به‌طور کلی، هر مجموعه ماهیتاً رابطه‌ای جانشینی یا رابطه‌ای همنشینی را به نمایش می‌گذارد. رابطه جانشینی هنگامی است که می‌توان واژه الف را با واژه ب جایگزین کرد، نظیر همه روابط معنایی. در رابطه همنشینی واژه الف و ب به جهت وقوع و باهم‌آیی در یک ساخت نحوی دارای رابطه تلقی می‌شوند. (Murphy 2003, pp. 8-12; EVENS 1988, pp. 7-8; Frawley 1988) →

قالب، دانشی پس‌زمینه‌ای است که برای درک معنای واژه مورد نیاز است (LEE 2001, p. 8). در اینجا رابطه مستقیم واژه‌ها و مفهوم آنها با واژه‌های دیگر مطرح نیست و واژه‌ها در پیوند با قالب‌های مشترک و نقش‌آفرینی معنایی ویژه‌ای که در هر قالب دارند با یکدیگر مربوط می‌شوند. برای مثال برای درک معنای واژه فروختن به وجود قالبی نیاز است که در آن پدیده‌های دیگری مانند خریدار، فروشنده، کالا و پول نیز حضور داشته باشند. این پدیده‌ها عناصر قالبی تشکیل‌دهنده قالب مذکور هستند. هر قالب حاوی

«ظرفیت معنایی»^{۲۱} و «ظرفیت نحوی»^{۲۲} است. ظرفیت معنایی نشان می‌دهد که عناصر قالبی چه نقش معنایی را در آن قالب بر عهده دارند، مانند نقش‌های «خریدار» و «فروشنده» در قالب «فروختن» یا «اندام» و «آراینده» در قالب «آرایش بدن». ظرفیت نحوی نشانگر نقش‌ها و ساخت‌های دستوری این عناصر در جمله است، مانند فاعل، مفعول و گروه حرف اضافه‌ای (Fillmore & Atkins 1992, pp. 76-79). در تحلیل قالب‌ها عمدتاً ظرفیت معنایی و عناصر قالبی هر قالب مد نظر بوده است.

استعاره ماهیتاً به معنای درک و تجربه یک پدیده در چهارچوب پدیده‌ای دیگر است. استعاره با بسط معنای تحت‌اللفظی واژه، بر مبنای مشابهت و انطباق میان دو حوزه، به شناخت حوزه‌ای دیگر می‌انجامد. این سه رکن، یعنی حوزه مبدأ و حوزه مقصد و فرایند بر هم منطبق ساختن این دو، اساس استعاره را تشکیل می‌دهند (Lakoff & Johnson 1980, p. 3-6; Lakoff 1987, p. 276). در فرایند انطباق صرفاً یک جنبه یا برخی از جنبه‌های میان دو حوزه بر اساس شباهتی که وجود دارد برجسته می‌شود. شباهت شکل ظاهری دو پدیده ممکن است موجب گردد واژه دال بر پدیده الف، برای اشاره به پدیده ب به کار رود. برای مثال، لفظ زانو از این طریق می‌تواند برای نامیدن قطعه‌ای لوله خمیده که دو لوله را به هم متصل می‌کند به کار رود.

مجاز اساساً به معنای اشاره و ارجاع به یک پدیده از طریق یک پدیده دیگر مرتبط با آن است. بدین ترتیب، در کارکردی ارجاعی، آن پدیده اول نماینده پدیده دیگر می‌شود (Lakoff & Johnson 1980, pp. 35-37). نزدیکی و مجاورت اساس ارتباط میان دو پدیده را رقم می‌زند که به شکل‌گیری مجاز می‌انجامد. برای مثال، واژه دال بر کل یک پدیده، مانند سر، به این طریق بر بخشی از آن پدیده، مانند موی سر، دلالت خواهد کرد.

ساختار مقاله پس از بخش مقدمه عبارت است از: بخش تحقیقات پیشین، که در دو زیربخش، به طرح مباحث نظری مطرح در تدوین فرهنگ‌های نام‌نگر و ارائه نمونه‌هایی معتبر از این فرهنگ‌ها می‌پردازد. در بخش نظریه‌ها مفاهیم مرتبط با رویکردهای ساخت‌گرا و شناختی معرفی می‌شود. در بخش بعد، نگارنده تجزیه و تحلیل معنایی داده‌ها را ارائه و روش‌شناسی خود را در انجام این کار توصیف کرده است. پس از آن، در بخش پنجم، این اطلاعات به صورت مدخل‌هایی از یک گنج‌واژه مدل تنظیم شده است. در بخش پایانی، یافته‌ها و پیامدهای نظری و کاربردی این پژوهش ذکر شده است.

۲ تحقیقات پیشین

به لحاظ اهمیت دو جنبه نظری و کاربردی در پژوهش حاضر، در این بخش، نخست مباحث نظری تدوین فرهنگ‌های نام‌نگر را مطرح می‌کنیم، سپس به معرفی نمونه‌هایی از این گونه فرهنگ‌ها می‌پردازیم.

۲-۱ مباحث نظری

از جمله آثاری که، هر یک از جنبه‌ای نظری، با موضوع این مقاله همسو هستند عبارت‌اند از: آملسر (1980)، ملچوک (1981)، میشی‌الز و نوئل (1982)، ایونز، واندن دراپ و وانگ (1985)، کیپفر (1986)، پتراک (1986)، کالزولاری (1988)، فونتسل (2000)، سیثرا و مک‌نات (2000)، پیترز و کیل‌گاریف (2000)، استرک‌کنبرگ (2003)، موردایک (2003). در اینجا عمده‌ترین نکات مطرح در پاره‌ای از این آثار را مرور می‌کنیم.

رسالهٔ دکتری آمسلر،^{۲۳} با عنوان ساختار فرهنگ جیبی مریام وبستر،^{۲۴} از جایگاه مهمی در تدوین فرهنگ‌های نام‌نگر برخوردار بوده و مفاهیم نظری مطرح در آن، بسیار مورد استناد واقع شده است (برای نمونه ← Calzolari 1988; Boguraev & Briscoe 1989; Miller, 1998b, p. 25). هدف اصلی آمسلر در این پژوهش، در مرحلهٔ نخست، بررسی ساختار این فرهنگ برای استخراج اطلاعات معنایی، و در مرحلهٔ بعد، ایجاد «طبقه‌بندی»^{۲۵} کاملی از واژه‌ها بوده است (Amsler 1980, p. iv). به اعتقاد او، فرهنگ لغت، نمایی از واژگان ذهنی را نشان می‌دهد (Ibid, p. xi)، و منبعی است برای نمایش دانش مشترکی که گویشوران یک زبان از طبقه‌بندی یا سلسله‌مراتب مفاهیم در ذهن دارند (Ibid, p. 1). به گفتهٔ وی تعاریف در شکل مطلوب دارای نظم و سامان سلسله‌مراتبی هستند. در نگارش این گونه تعاریف از «جنس»^{۲۶} و «فصل»^{۲۷} استفاده می‌شود. جنس در تعریف مانند کلیدواژه‌ای است که به ما می‌گوید مفهوم مورد تعریف نوعی از چه چیزی است، و فصل در تعریف، این نوع را از سایر انواع ذیل جنس متمایز می‌کند. برای نمونه گربه ممکن است به‌سادگی این‌گونه تعریف شود: «حیوانی دارای پنجه و قابل نگهداری در خانه». در این تعریف، حیوان جنس تعریف، و بقیه عبارت فصل آن است (Ibid). با جستجوی همهٔ تعریف‌هایی که در آنها واژهٔ حیوان به مثابهٔ جنس تعریف به کار رفته است می‌توان به طبقه‌بندی‌ای دست یافت که در یک سوی آن حیوان، و در ذیل آن سگ، گورخر و سایر حیوانات قرار می‌گیرند. بنابراین تجزیه و تحلیل دقیق تعریف‌های ارائه‌شده در فرهنگ می‌تواند راهگشای شناسایی «دانش طبقه‌بندی»^{۲۸} باشد (Ibid, pp. 1-2). آمسلر به‌منحصر به فرد بودن تحقیق خود اشاره می‌کند و آن را نخستین تحلیلی می‌داند که به‌جای استفاده از

23) Robert Alfred Amsler

25) taxonomy

27) differentia

24) *The Structure of the Merriam-Webster Pocket Dictionary*

26) genus

28) taxonomic knowledge

پاسخ‌های مصاحبه‌شوندگان و شمّ زبانی، مستقیماً از مدخل‌های فرهنگ لغت و تعریف بهره برده است. (Ibid, p. 6)

«رویکردهایی برای تولید تزاروس»^{۲۹} نام مقاله‌ای است از میشی‌الز^{۳۰} و نوئل^{۳۱} (Michiels & Noël 1982) که به بررسی دو شیوه تولید گنج‌واژه، شیوه سنتی و شمّی در برابر شیوه پیشنهادی آمسلر، می‌پردازد. پرسش اصلی میشی‌الز و نوئل این است که چگونه می‌توان از فرهنگ لغت در ایجاد گنج‌واژه‌ها بهره گرفت (Ibid, pp. 227-228). بررسی بخش تعریف در چند فرهنگ لغت زبان انگلیسی با به‌کارگیری روش پیشنهادی آمسلر برای استخراج ساختار سلسله‌مراتبی واژه‌ها، شیوه‌ای است که این پژوهندگان، در مقایسه با شیوه سنتی و شمّی، از آن بهره می‌گیرند و بر آن تأکید دارند.

کیپفر^{۳۲} در مقاله «بررسی رویکردی نام‌نگر به مطالب فرهنگ لغت»^{۳۳} به معرفی کاربرد رویکرد نام‌نگر، به‌ویژه به شیوه رایانه‌ای، در مطالعات فرهنگ‌نویسی می‌پردازد. به گفته وی به کمک فنون رایانه‌ای می‌توان فرهنگ‌های سنتی معنائگر را به فرهنگ نام‌نگر تبدیل کرد. این رویکرد اطلاعاتی را که در پس ساختار مدخل‌های الفبایی پنهان مانده‌اند نمایان می‌سازد (Kipfer 1986, p. 55). کیپفر «نام‌نگری» را نظریه یا روشی توصیف می‌کند که از تعریف مفاهیم آغاز و مفاهیم را به اصطلاحات مربوط می‌کند، و واژه‌ها و عبارات حاوی معنای مشابه یا مرتبط را مورد مطالعه قرار می‌دهد. کاربرد برای انتقال فکر به فرهنگی نیازمند است که مفهوم گنگی را که ابتدا به ذهن او خطور می‌کند، به عبارتی مناسب بدل سازد. کیپفر خاطر نشان می‌کند که نام‌نگری شاخه کاربردی و عملی زبان‌شناسی تلقی شده است (Ibid). به گفته وی جای شگفتی نیست که تعداد اندکی فرهنگ به شیوه معنایی تنظیم شده‌اند، زیرا این گونه فرهنگ‌ها، در مقیاسی بزرگ، بدون

29) Approaches to thesaurus production

31) J. Noël

33) Investigating an onomasiological approach to dictionary material

30) A. Michiels

32) Barbara Ann Kipfer

به‌کارگیری نمایه عملاً پیچیده و غیرقابل دسترس‌اند (Ibid, p. 56). فرهنگ‌های لغت منابعی غنی از پیکره زبانی‌اند که اطلاعات را به شکل اقلامی منفرد در خود جای می‌دهند، اما روابط مفهومی آنها را نشان نمی‌دهند (Ibid, p. 61). به اعتقاد وی امتیاز رویکرد نام‌نگر در تدوین فرهنگ نسبت به رویکردهای سنتی معنائگر این است که امکان دسترسی به کل اطلاعات موجود در فرهنگ را فراهم می‌آورد. (Ibid, p. 63)

پتراک^{۳۴} در رساله دکتری خود، اصطلاحات اندام‌های بدن در زبان عبری: پژوهشی در معنائشناسی واژگانی، بر پایه «معنائشناسی قالبی»،^{۳۵} به بررسی واژه‌های اندام‌های بدن در زبان عبری می‌پردازد. وی داده‌های پژوهش خود را از دو منبع فرهنگ لغت و گویشوران گردآوری کرده است (PETRUCK 1986, pp. 51-52). پتراک به دو نگرشی که می‌تواند در معنائشناسی واژگانی راهگشا باشد اشاره می‌کند: نگرش معنائگر، در واکاوی مفهوم واژه، و نگرش نام‌نگر، در واکاوی واژه‌ای با مفهومی مشخص (Ibid, p. 61). او همچنین به بسط حاصل از اشتقاق، و نیز بسط استعاری و مجازی واژه‌های این حوزه بر پایه ویژگی‌های مادی و کارکردی آنها اشاره می‌کند و کارکرد، شکل، جایگاه و اندازه را از جمله خاستگاه‌های بسط استعاری معنای اندام‌واژه‌ها برمی‌شمرد (Ibid, pp. 206-234). پتراک اظهار نظر می‌کند که مفهوم قالب^{۳۶} در معنائشناسی قالبی می‌تواند در سامان‌بخشی به واژگان به کار گرفته شود. (Ibid, p. 279)

مقاله کالزولاری^{۳۷} با عنوان «فرهنگ لغت و گنج‌واژه قابل ترکیب‌اند»^{۳۸} به مسائل مربوط به طراحی و ایجاد یک پایگاه عظیم داده‌ها برای زبان ایتالیایی، حاوی اطلاعات فرهنگ لغتی و گنج‌واژه‌ای اختصاص دارد (Calzolari 1988, p. 75). به اعتقاد کالزولاری

34) Miriam PETRUCK

35) frame semantics

36) frame

37) Nicoletta Calzolari

38) The dictionary and the thesaurus can be combined

اطلاعات فراوانی در تعریف‌های فرهنگ‌های چاپی، به شکل پنهان، وجود دارد. چگونگی آشکارسازی این اطلاعات، شامل روابط واژگانی و معنایی، از مباحث عمده پژوهش وی محسوب می‌شود (Ibid, p. 76). در فرهنگ لغت مورد نظر کالزولاری می‌توان این روابط را به طور خودکار استخراج کرد (Ibid, p. 79). وی نتیجه می‌گیرد که با بررسی تعریف‌ها و استخراج اطلاعات از فرهنگی استاندارد، در نهایت، به ساخت معنایی واژگان راه می‌بریم. فرهنگی که به این شیوه، به صورت سامانه پیچیده‌ای از روابط در نظر گرفته و تنظیم شود، خود به گنج‌واژه مبدل خواهد شد. (Ibid, p. 94)

استرکنبرگ در فصلی از کتاب راهنمایی عملی برای فرهنگ‌نویسی^{۳۹} ضمن بحث از مشخصات فرهنگ‌های نام‌نگر، در نقل قولی از بروئرز،^{۴۰} به دو گونه طبقه‌بندی شایان ذکر اشاره می‌کند. «طبقه‌بندی هستی‌شناختی»^{۴۱} که در آن پدیده‌ها آن‌گونه که هستند دسته‌بندی می‌شوند و «طبقه‌بندی منطقی»^{۴۲} بر اساس انتزاعی که ذهن ما از پدیده‌ها دارد. برای نمونه در طبقه‌بندی هستی‌شناختی قدقد با مرغ و عوعو با سگ در کنار هم قرار می‌گیرند، اما در طبقه‌بندی منطقی، قدقد و عوعو به همراه سایر واژه‌هایی از این دست، مانند میومیو و قارقار، در طبقه صداها یا اصوات جای می‌گیرند (STERKENBURG 2003, p. 128). نکته درخور توجه و همسو با این پژوهش، گزارشی است که او از تدوین فرهنگی دوگانه با مشخصات معاننگر و نام‌نگر، به نام فرهنگ جامع هلندی،^{۴۳} در مؤسسه واژگان‌شناسی هلندی^{۴۴} ارائه می‌کند (Ibid, p. 138). در تدوین فرهنگ مذکور، تعاریف بسیاری، از دو فرهنگ لغت تجزیه و تحلیل شده و بر مبنای اسم جنس هر یک مرتب شده‌اند. برای مثال تعریف‌هایی که با واژه ساختمان آغاز می‌شوند، مانند مدرسه، کارخانه،

39) *A Practical Guide to Lexicography*

40) L. BROUWERS

41) ontological classification

42) logical classification

(۴۳) نام این فرهنگ *Algemeen Nederlands Woordenboek* یا به اختصار *ANW* است.

44) The Institute for Dutch Lexicology

کلیسا و مانند آن، ذیل طبقه‌ای معنایی به همین نام قرار می‌گیرند (Ibid). علاوه بر اسم جنس، از مشخصه‌های همراه با آن، یا فصل تعریف نیز در تعیین ویژگی‌های طبقات استفاده می‌شود. برای مثال در تعریف مدرسه، به صورت «ساختمانی که آنجا درس می‌دهند»، علاوه بر ساختمان، به ویژگی «درس دادن» اشاره شده است. یا در تعریف زندان، به صورت «ساختمان یا مکانی برای نگهداری زندانی‌ها»، به «افراد زندانی» و «نگهداری کردن» اشاره شده است. با استخراج این ویژگی‌ها از تعاریف و در نظر گرفتن آنها در سطح بالاتری از انتزاع، ویژگی‌هایی مانند «کارکرد» (مأخوذ از «درس دادن» و «نگهداری») و «فرد ساکن» (مأخوذ از «زندانی») به دست می‌آید. حاصل این کار، «الگوهای»^{۴۵} است که طبقات معنایی را به تصویر می‌کشند. الگو مجموعه‌ای از عناصر اطلاعاتی است که برای یک طبقه معنایی به کار می‌رود (Ibid, pp. 138-139).

بدین ترتیب برای هر واژه، یک الگوی معین یا «معناگاشت»^{۴۶} ایجاد می‌شود که می‌توان از آن در فرهنگ لغت بهره گرفت (Ibid, p. 140). معناگاشت اطلاعات معنایی نهفته در تعاریف را به‌طور صریح و آشکار نمایش می‌دهد. با ذخیره معناگاشت‌ها در سیستمی رایانه‌ای امکانات جستجوی وسیعی، به شیوه نام‌نگر، در اختیار کاربران قرار می‌گیرد. برای نمونه می‌توان واژه‌ها را بر اساس اطلاعات موجود در معناگاشت‌ها، نظیر اسم جنس، کارکرد، مکان، زمان و مانند آن جستجو کرد (Ibid, pp. 140-141). استرکنبرگ سپس اظهار عقیده می‌کند که در حیطه فرهنگ‌های نام‌نگر در قرن گذشته و قرن حاضر نوآوری‌های اندکی صورت گرفته است و یادآور می‌شود که فرهنگ‌نویسی رایانه‌ای، نظیر نمونه مؤسسه واژگان‌شناسی هلندی، موجب نوآوری در این حیطه خواهد شد.

(Ibid, p. 143)

موردایک^{۴۷} در فصلی از کتاب مورد اشاره، تحت عنوان «تدوین اطلاعات معنایی»،^{۴۸} به بررسی چگونگی تعیین، مرتب‌سازی و تعریف معنا می‌پردازد. کسب اطلاعات معنایی از عمده‌ترین دلایل مراجعه افراد به فرهنگ‌های لغت است. بنابراین شرح و توضیح معنای واژه‌ها، یا به عبارتی «تدوین معنایی»، از اساسی‌ترین وظایف فرهنگ‌نویس محسوب می‌شود. وی اطلاعات معنایی را به چند مقوله تقسیم می‌کند: الف) تعیین محتوا، ب) روابط معنایی، ج) طبقه‌بندی حوزه‌ای یا موضوعی، و د) معادل. به گفته وی فرهنگ‌نویس برای تعیین معنا به این موارد دسترسی دارد: الف) دانش و شمّ شخصی خود، ب) فرهنگ‌ها، دانشنامه‌ها و سایر آثار مرجع، و ج) وقوع واژه در بافت واقعی نظیر نقل قول‌ها (Moerdijk 2003, p. 273). به عقیده موردایک، پیشرفت فرهنگ‌نویسی نظری و ورود رایانه در نیمه دوم قرن گذشته، فرهنگ‌نویسی را به کلی متحوّل ساخت. از پیکره‌ها، در تدوین معنا و فعالیت‌هایی مانند تحلیل معنا و تعریف‌دهی بهره گرفته شد. رفته‌رفته شرح و توصیف فرهنگ‌نگاشتی معنا بر ایده‌های نظری درباره معنا استوار گشت. سبک تازه تعاریف در فرهنگ کوبیلد^{۴۹} (1995) که در مفهوم «معنا همان کاربرد است»^{۵۰} ریشه دارد، و رویکرد معناشناسی شناختی نسبت به معنای اصلی یا نمونه اعلی که در فرهنگ جدید انگلیسی آکسفورد^{۵۱} (1998) تجلی یافته است نمونه‌هایی از این روند هستند. او نفوذ روزافزون معناشناسی قالبی را در حیطه فرهنگ‌نویسی نویدبخش دانسته است. موردایک همچنین به بحث درباره معناگاشت‌ها در فرهنگ جامع هلندی می‌پردازد. (Moerdijk 2003, pp. 290-291)

47) Fons Moerdijk

48) The codification of semantic information

49) Cobuild

50) Meaning is Use

51) *The New Oxford Dictionary of English*

فونتئل^{۵۲} در ویژه‌نامه مجله بین‌المللی فرهنگ‌نگاری^{۵۳} به نام فرهنگ‌های لغت، گنج‌واژه‌ها و روابط واژگانی-معنایی،^{۵۴} درباره این دست از پژوهش‌ها ابراز عقیده می‌کند و می‌گوید این مجموعه پژوهش‌ها به روشنی نشان می‌دهند که صورتی‌سازی‌های معنایی گوناگون، در اتخاذ رویکردی رابطه‌ای و شبکه‌ای به واژگان زبان با یکدیگر اشتراک دارند، و در همه آنها «واژگان به شکل مخزنی از هزاران مفهوم و واژه در نظر گرفته می‌شود که در قالب شبکه‌ای عظیم با یکدیگر پیوند می‌خورند». (Fontenelle 2000, p. 230)

۲-۲ فرهنگ‌های نام‌نگر

فرهنگ‌های نام‌نگر انواع گوناگونی دارند. انواع تزاروس روزه، انواع فرهنگ‌های مبتنی بر مدل توصیفی-ترکیبی، واژگان انگلیسی معاصر لانگمن (1981)، فرهنگ‌های تصویری (1981، 1991)، وُردنت، فرهنگ افعال کنش‌گفتاری انگلیسی (1987)، فرهنگ‌های فعال‌ساز (1993، 1997) و فریم‌نت از جمله پاره‌ای از فرهنگ‌های نام‌نگر غیرفارسی هستند. در زیر به چند نمونه از این دسته فرهنگ‌ها که دارای ویژگی‌های منحصر به فردی هستند اشاره می‌کنیم.

تزاروس روزه^{۵۵} (1949) پرآوازه‌ترین فرهنگ از خانواده فرهنگ‌های نام‌نگر است به طوری که پس از گذشت بیش از ۱۵۰ سال از تاریخ انتشار نخستین چاپ آن در سال ۱۸۵۲، هنوز منبع الهام و الگوگیری برای فرهنگ‌هایی از این دست است و چاپ‌های متعددی از آن عرضه می‌شود، و برای بسیاری، لفظ تزاروس یا گنج‌واژه نام تزاروس روزه را تداعی می‌کند. این گنج‌واژه از الگو و سازمان‌بندی روشنی برای نظم بخشیدن به واژه‌ها پیروی می‌کند. واژه‌ها در شش طبقه کلی جای می‌گیرند، و هر طبقه به نوبه

52) Thierry Fontenelle

53) *International Journal of Lexicography*

54) *Dictionaries, Thesauri and Lexical-Semantic Relations*

55) *Roget's Thesaurus*

خود به بخش‌هایی تقسیم می‌شود. طبقات و بخش‌های اصلی این گنج‌واژه از این قرار است: طبقه ۱) روابط انتزاعی شامل بخش‌های وجود، رابطه، کمیت، عدد، زمان، تغییر و علیت؛ طبقه ۲) مکان شامل بخش‌های کلیات، ابعاد، شکل و حرکت؛ طبقه ۳) ماده شامل بخش‌های کلیات، غیرآلی و آلی؛ طبقه ۴) عقل شامل بخش‌های تشکیل عقاید و ارتباط عقاید؛ طبقه ۵) اراده شامل بخش‌های در فرد و در اجتماع، و طبقه ۶) عواطف شامل بخش‌های کلی، شخصی، مشفقانه، اخلاقی و مذهبی. هر بخش از طبقات نیز با شماره‌بندی به زیربخش‌هایی تقسیم می‌شود.

اپرسیان،^{۵۶} ملچوک^{۵۷} و ژولکوفسکی^{۵۸} در مقاله‌ای با عنوان «معناشناسی و فرهنگ‌نویسی: به سوی گونه جدیدی از فرهنگ یک‌زبان»،^{۵۹} درباره فرهنگ ویژه‌ای به نام فرهنگ توصیفی- ترکیبی^{۶۰} و پیامدهای فرهنگ‌نگاشتی مدل معنایی خود سخن می‌گویند. اصل اساسی در فرهنگ توصیفی- ترکیبی نمایش صریح و منطقی کلیه اطلاعاتی است که برای گزینش و کاربرد صحیح واژه‌ها و عبارات برای انتقال فکری معین در یک بافت زبانی معین مورد نیاز است (Apresyan, Mel'čuk & Žolkovsky 1970, p. 1). نوآوری اصلی این فرهنگ در به‌کارگیری نقش‌های واژگانی برای ارائه اطلاعات واژه‌هاست. نقش واژگانی، رابطه‌ای معنایی است بین واژه‌ای کلیدی و سایر واژه‌ها و ترکیبات (Ibid, p. 8). دو نمونه از مدخل‌های چنین فرهنگی در زیر مشاهده می‌شود:

Centr center of Centr (city) = heart

Sing one instance of Sing (paper) = sheet

نقش واژگانی «مرکز» (Centr) میان واژه انگلیسی شهر (city) و قلب (heart) رابطه برقرار می‌کند و نشان می‌دهد که در زبان انگلیسی در اشاره به منطقه مرکزی شهر این

56) Yuri Apresyan

57) Igor Mel'čuk

58) Alexander Žolkovsky

59) Semantics and lexicography: towards a new type of unilingual dictionary

60) Explanatory Combinatorial Dictionary

واژه در ترکیب با شهر به کار می‌رود. نقش واژگانی «مفرد» (Sing) نیز نشان می‌دهد که برای اشاره به یک نمونه واحد از واژه مدخل (در اینجا کاغذ (paper))، چه واژه‌ای کاربرد دارد (در اینجا ورق (sheet)). فرهنگ توصیفی و ترکیبی فرانسه معاصر^{۶۱} (1999) نمونه‌ای از چنین فرهنگی است.

واژگان انگلیسی معاصر لانگمن^{۶۲} (1981) نوشته تام مک‌آرتور (Tom McArthur)، نخستین فرهنگ زبان‌آموز موضوعی تلقی شده است (Jackson 2002, p. 155). به اعتقاد نویسنده آن در پیشگفتار فرهنگ (Ibid, p. vi)، فرهنگ لانگمن به سنت آثار غیرالفبایی نظیر تزاروس روزه تعلق دارد. به گفته او، نظم الفبایی فرهنگ‌های لغت با منطق زبان روزمره متفاوت است، حال آنکه در ذهن، واژه‌های دارای ارتباط معنایی در کنار یکدیگر قرار می‌گیرند. نویسنده لانگمن واژگان زبان انگلیسی را در ۱۴ حوزه معنایی خلاصه کرده و به این مسئله توجه داشته که حوزه‌ها به زبان روزمره و کاربردی نزدیک باشند. نویسنده قصد نداشته است که فهرستی جامع از واژه‌های زبان انگلیسی را در فرهنگ ارائه کند بلکه کوشیده است با گردآوری حدوداً ۱۵۰۰۰ واژه، واژگان پایه‌ای در موضوعات مختلف فراهم آورد (Ibid, p. 156). حوزه‌های معنایی چهارده‌گانه واژگان لانگمن از این قرارند: (۱) زندگی و موجودات زنده؛ (۲) بدن: کارکرد و سلامت آن؛ (۳) مردم و خانواده؛ (۴) ساختمان‌ها، خانه‌ها، منزل، پوشاک، مالکیت، و نظافت فردی؛ (۵) غذا، نوشیدنی، و کشاورزی؛ (۶) احساسات، عواطف، رفتارها، و حواس؛ (۷) تفکر و ارتباط، زبان و دستور؛ (۸) اجسام، مواد، اشیاء، و ابزارآلات؛ (۹) هنرها و پیشه‌ها، دانش و فناوری، صنعت و آموزش؛ (۱۰) اعداد، اندازه‌گیری، پول، و تجارت؛ (۱۱) سرگرمی‌ها، ورزش‌ها، و بازی‌ها؛ (۱۲) فضا و زمان؛ (۱۳) حرکت، موقعیت، سفر، و حمل و نقل؛ (۱۴)

61) *Dictionnaire Explicatif et Combinatoire du Français Contemporaine*

62) *Longman Lexicon of Contemporary English*

اصطلاحات عام و انتزاعی. درون هر یک از این حوزه‌های معنایی، واژه‌ها در دو سطح دیگر دسته‌بندی شده‌اند.

پایگاه داده‌های واژگانی الکترونیکی آزمایشگاه علوم شناختی در دانشگاه پرینستون وردنت^{۶۳} نام دارد. وردنت از مشهورترین و پرکاربردترین فرهنگ‌های معنابنیاد رایانه‌ای به شمار می‌رود که آغاز شکل‌گیری آن به سال ۱۹۸۵ بازمی‌گردد (Miller 1998a, p. xv). وردنت فرهنگی معنایی است که واژه‌ها را در قالب شبکه‌ای از روابط ارائه می‌کند، شیوه‌ای که گمان می‌رود واژگان ذهنی گویشوران نیز به همان شکل سامان‌دهی شده باشد (Fellbaum 1998a, p. 7). هم‌معنایی^{۶۴}، شمول معنایی^{۶۵}، رابطه جزء و کل^{۶۶} یا جزءواژگی^{۶۷} و تضاد معنایی^{۶۸} از اصلی‌ترین روابطی هستند که وردنت بر اساس آنها شکل گرفته است (Miller 1998a, pp. xv-xvi). وردنت مبتنی بر «معناشناسی رابطه‌ای»^{۶۹} است و واحد پایه در آن واژه‌ها و روابط آنهاست. بنابراین «معناشناسی مؤلفه‌ای»^{۷۰} که واژه‌ها را به مؤلفه‌هایی کوچک‌تر از واژه تجزیه می‌کند و «معناشناسی قالبی» که به واحدهای بزرگ‌تر از واژه نظیر قالب‌ها و موقعیت‌ها می‌پردازد در وردنت چندان مورد توجه نبوده‌اند (Ibid, p. 4-5). واژه‌ها به مقولات دستوری اسم، فعل، صفت و قید تقسیم و با معیار معنای مشترک به مجموعه‌هایی دسته‌بندی شده‌اند. بدین ترتیب هر واژه بر اساس یک معنای واحد در یکی از مجموعه‌ها جای می‌گیرد. به بیان دیگر، واژه بر مبنای معنی‌های متفاوتی که دارد در مجموعه‌های واژگانی جداگانه قرار می‌گیرد و در نتیجه روابط متفاوتی را با واژه‌های آن مجموعه برقرار می‌کند (Idem 1998b, p. 24). اسم‌ها به ۲۵ مجموعه تقسیم شده‌اند که عبارت‌اند از: (۱) عمل، فعالیت؛ (۲) حیوان، جاندار؛ (۳)

63) WordNet

65) hyponymy

67) meronymy

69) relational semantics

64) synonymy

66) part-whole relation

68) antonymy

70) componential semantics

مصنوع؛ ۴) ویژگی؛ ۵) بدن؛ ۶) شناخت، آگاهی؛ ۷) ارتباط؛ ۸) رویداد، اتفاق؛ ۹) احساس، عاطفه؛ ۱۰) خوردنی؛ ۱۱) گروه، دسته‌بندی؛ ۱۲) مکان؛ ۱۳) انگیزه، علت؛ ۱۴) شیء طبیعی؛ ۱۵) پدیده طبیعی؛ ۱۶) فرد، انسان؛ ۱۷) رستنی‌ها، گیاهان؛ ۱۸) مالکیت؛ ۱۹) فرایند؛ ۲۰) کمیت، مقدار؛ ۲۱) رابطه؛ ۲۲) شکل؛ ۲۳) حالت؛ ۲۴) ماده؛ ۲۵) زمان (Ibid, pp. 28-29). فعل‌ها نیز مانند اسم‌ها به حوزه‌های معنایی تقسیم شده و مجموعاً ۱۵ گروه را تشکیل داده‌اند: ۱) حرکت؛ ۲) ادراک؛ ۳) تماس؛ ۴) ارتباط؛ ۵) رقابت؛ ۶) تغییر؛ ۷) شناخت؛ ۸) مصرف؛ ۹) ایجاد؛ ۱۰) احساس؛ ۱۱) آب و هوا؛ ۱۲) مالکیت؛ ۱۳) اعمال و کارکردهای مربوط به بدن؛ ۱۴) رفتارها و روابط اجتماعی؛ ۱۵) فعل‌های حالت یا ایستا (FELLBAUM 1998b, pp. 70-71).^{۷۱} ساختار روابط فعل‌ها نیز مانند اسم‌ها، سلسله‌مراتبی است. با جستجوی واژه در صفحه اصلی وردنت، برای دسترسی به اطلاعات معنایی، گزینه‌هایی از قبیل واژه زیرشمول،^{۷۲} جزءواژه،^{۷۳} کل‌واژه،^{۷۴} واژه شامل،^{۷۵} و صورت مشتق در اختیار کاربر قرار می‌گیرد (وبگاه وردنت). وردنت نمونه‌ای کامل از کاربرد مفاهیم معناشناختی در تدوین فرهنگ است و این نکته در کل ساختار آن مشاهده می‌شود. تمرکز بر رویکرد نام‌نگر در سراسر آن متجلی است. مجموعه‌های هم‌معنا، که نشانگر مفاهیم واژگانی شده هستند، شباهت بسیار وردنت را با گنج‌واژه‌های متعارف نشان می‌دهند. (Idem 1998a, p. 7)

فرهنگ افعال کنش‌گفتاری انگلیسی: فرهنگ‌شناسی^{۷۶} (WIERZBICKA 1987) به اعتقاد مؤلف آن، به موج تازه‌ای از فرهنگ‌نویسی تعلق دارد که تلاش می‌کند زبان‌شناسی و فرهنگ‌نویسی را مرتبط سازد. ویرزبیکا کوشیده است که نشان دهد فرهنگ‌های لغت

(۷۱) در منبع مورد استناد، در ذکر نام گروه‌های پانزده‌گانه فعل‌ها، گروه افعال «ادراک»، به اشتباه دو بار تکرار شده و گروه افعال «آب و هوا» از قلم افتاده است.

72) hyponym

74) holonym

76) English Speech Act Verbs: A semantic dictionary

73) meronym

75) hypernym

معمولی معنای افعال کنش‌گفتاری را به‌درستی توصیف نکرده و تعاریفی دُوری ارائه کرده‌اند (Ibid, pp. 4-7). به اعتقاد وی برای این کار شناختِ مؤلفه‌های معناییِ هر فعل الزامی است (Ibid, p. 9). در فرهنگ افعال کنش‌گفتاری انگلیسی، برای تعریف فعل‌ها از «بُن‌های معنایی»^{۷۷} بهره گرفته شده است. بُن‌ها یا نخست‌ها که عناصر اولیه سازنده مفهوم هستند و در تعریف همهٔ واژه‌ها به کار می‌روند، خود تعریف‌ناپذیرند. برای تعریف افعال کنش‌گفتاری، در بدو امر، فرازبانی متشکل از ۱۵ نخست‌ی معنایی در نظر گرفته شده است (Ibid, p. 31). این مجموعه از نخست‌های معنایی شامل این موارد است: I, you, someone, something, this, want, not want, think (of), say, imagine, know, place, part, world, become.

فریم‌نت^{۷۸} طرحی در حیطهٔ فرهنگ‌نویسی رایانه‌ای است که بر مبنای گونهٔ خاصی از معناشناسی، به نام معناشناسی قالبی، شکل گرفته است و از این حیث در قلمرو کلی رویکرد زبان‌شناسی شناختی قرار می‌گیرد. در فریم‌نت قالب‌های معنایی مربوط به هر واژه ارائه و توصیف شده‌اند و معنای واژه‌ها با توجه به قالبی که در آن قرار می‌گیرند و جایگاه‌های نحوی تعیین‌شده در آنها تحلیل و مشخص می‌شوند (Fillmore et al, 2003b, p. 235). از اهداف اصلی فریم‌نت شناسایی «الگوهای ظرفیت»^{۷۹} واژه‌ها و نمایش چگونگی ظهور آنها در جملات است (Ibid, p. 238). بنابراین، در فریم‌نت علاوه بر قالب‌ها مسئلهٔ عنصری که در قالب‌ها قرار می‌گیرند حائز اهمیت است. این عناصر بر پدیده‌هایی دلالت دارند که در قالب‌ها ایفای نقش می‌کنند (Ibid, p. 237). به عنوان مثال، قالب معنایی فعل دادن در جملهٔ «معلم کتاب را به دانش آموز داد»، قالب «انتقال»^{۸۰} است که در آن سه عنصر «دهنده»،^{۸۱} «پذیرنده»^{۸۲} و «گیرنده»^{۸۳} وجود دارد (Ibid). قالب «دادن» و عناصر

77) semantic primitives

79) valence patterns

81) donor

83) recipient

78) FrameNet

80) transfer

82) theme

آن در فریم‌نت این‌گونه تعریف می‌شوند: «کسی (دهنده) مالک چیزی (پذیرنده) است، آنگاه او باعث می‌شود که کسی دیگر (گیرنده)، گاه از طریق انتقال دادن آن به گیرنده، مالک آن چیز شود». همان‌گونه که مشاهده می‌شود تعریفی که به مثابه قالب در فریم‌نت ارائه شده است اختصاص دارد به معرفی طرح کلی موقعیت سازنده معنای واژه و نقش‌های شرکت‌کنندگان در آن موقعیت و وجوه آن. (Idem 2003b, p. 305)

رویکرد نام‌نگر در زبان فارسی نیز منشأ پیدایش فرهنگ‌هایی بوده است، از جمله فرهنگ قوأس (۱۳۵۳)، فرهنگ بهارستان (۱۳۰۹)، فرهنگ بیان اندیشه‌ها (۱۳۶۶)، فرهنگ جامع واژگان مترادف و متضاد زبان فارسی (۱۳۷۶)، فرهنگ طیفی (۱۳۷۷) و فرهنگ موضوعی فارسی معاصر (۲۰۰۴). پاره‌ای از این آثار، از حیث موضوع مورد بحث ما، ویژگی‌هایی درخور توجه دارند که در اینجا بدان‌ها اشاره می‌کنیم.

فرهنگ قوأس قدیمی‌ترین فرهنگ موضوعی زبان فارسی است. به گفته نذیر احمد، مصحح فرهنگ قوأس، در میان فرهنگ‌های کشف‌شده، پس از فرهنگ لغت فرس اسدی طوسی این فرهنگ «کهن‌ترین فرهنگ فارسی به فارسی» است. نویسنده فرهنگ، فخرالدین مبارک شاه قوأس غزنوی، آن را در اواخر قرن هفتم و اوایل قرن هشتم هجری نگاشته است (نذیر احمد ۱۳۵۳، مقدمه، ص ۱). از امتیازات برشمرده شده در مقدمه فرهنگ، ترتیب موضوعی آن است (همان، ص ۱۰). فرهنگ قوأس شامل پنج بخش است^{۸۴} که هر بخش آن به چند گونه، و هر گونه به چند بهره تقسیم می‌شود. بخش‌های اصلی عبارت‌اند از: بخش اول: نام چیزهایی که بخشی از آن سوی بالا راه دارد، مانند خدا، آسمان، ستارگان؛ بخش دوم: نام جماد، مانند زمین، کوه، سنگ؛ بخش سوم: نام نبات،

(۸۴) این فرهنگ در متون مختلف، علاوه بر فرهنگ فخر قوأس، فرهنگ پنج بخشی نیز نامیده شده است.

مانند گیاه، گل‌ها، درختان؛ بخش چهارم: نام جانوران، مانند پرندگان، خزندگان، آدمیان؛ و بخش پنجم: نام چیزهایی که از کار آدمی است و آدمی را به کار آید، مانند جای‌ها، خوردنی‌ها و پوشیدنی‌ها. (همان، ص ۳-۴)

فرهنگ بهارستان، نوشته محمدعلی تبریزی خیابانی، که در سال ۱۳۰۹ هجری شمسی انتشار یافته، با قدمتی بیش از ۸۰ سال، یکی از قدیمی‌ترین فرهنگ‌های موضوعی زبان فارسی در قرن حاضر است.^{۸۵} ساختار فرهنگ از سه بخش اصلی تشکیل شده است. هر بخش نیز به چندین قسمت تقسیم می‌شود (تبریزی خیابانی ۱۳۰۹، ص ۴). این بخش‌ها عبارت‌اند از: بخش اول، اسامی مربوط به امور مذهبی، مانند خدا، پیامبران، ادیان (همان، ص ۱۷-۵)؛ بخش دوم، اسامی مربوط به عالم بالا، مانند آسمان‌ها، ستارگان، ملائکه (همان، ص ۳۰-۱۷)؛ بخش سوم، اسامی مربوط به عالم مادی، مانند عناصر چهارگانه، انسان و اعضای بدن انسان، و خانواده و خویشاوندان. (همان، ص ۱۸۵-۳۰)

فرهنگ بیان اندیشه‌ها، نوشته محسن صبا، در سال ۱۳۶۶ منتشر شده است. نویسنده کاربرد آن را در یافتن کلماتی که به خاطر نمی‌آوریم یا اصلاً نمی‌دانیم و برای بیان اندیشه خود به آنها نیاز داریم توصیف می‌کند. چنین فرهنگی به کاربر کمک می‌کند تا برای بیان مفهوم ذهنی‌اش به واژه مورد نظر دسترسی پیدا کند. دسترسی از طریق یک واژه اصلی یا «کلمه مادر» که همه واژه‌های مربوط ذیل آن ذکر شده‌اند امکان‌پذیر است. واژه‌های مادر به صورت الفبایی مرتب شده‌اند و هر واژه‌ای که مترادف آنها باشد، یا با آنها رابطه‌ای ساختی و ترکیبی و مانند آن داشته باشد، ذیل آنها آورده شده است (صبا).^{۸۶} با این اوصاف، فرهنگ بیان اندیشه‌ها فرهنگی نام‌نگر به شمار می‌رود، زیرا در ساختار آن، حرکت از مفاهیم به سوی الفاظ است. طبقه‌بندی واژه‌ها در این فرهنگ

۸۵) نگارنده تاکنون به فرهنگ موضوعی قدیمی‌تری که به این دوره تعلق داشته باشد برخورد کرده است.

۸۶) نخستین صفحات فرهنگ، شامل مقدمه، که پیش از متن اصلی قرار دارند شماره صفحه ندارند.

اساساً با دو معیار معنایی و ساختواژری صورت گرفته است. بر اساس طبقه‌بندی معنایی، همه واژه‌هایی که از نظر معنایی با واژه مادر در یک حوزه قرار می‌گیرند ذیل آن ذکر شده‌اند. برای مثال، ذیل گل (همان، ص ۵۲۵-۵۲۴) فهرستی از نام انواع گل‌ها (یعنی رابطه شمول معنایی)، و ذیل دست (همان، ص ۲۵۸) نام هر یک از اجزای وابسته به آن (یعنی رابطه جزءواژگی)، و در مدخل کله (همان، ص ۳۵۷) واژه‌های رأس و سر (یعنی رابطه هم‌معنایی) آورده شده است. بر اساس معیار دوم، هر واژه مشتق یا مرکب یا هر عبارتی که از نظر ساختواژری حاوی واژه مادر باشد ذیل آن واژه قرار می‌گیرد. برای مثال، ترکیب‌هایی مانند گلاب‌پاش، گل‌بانگ، گل‌نفسی، گل‌نوش و گلی و بسیاری دیگر ذیل مدخل گل قرار گرفته‌اند. (همان، ص ۵۲۴-۵۲۲)

فرهنگ موضوعی فارسی معاصر،^{۸۷} یا با عنوان فارسی روی جلد آن، فرهنگ موضوعی فارسی-انگلیسی، در سال ۲۰۰۴ انتشار یافته است. کالین ترنر، نویسنده فرهنگ، که خود از آموزگاران زبان فارسی است آن را با اهداف آموزشی و با این اعتقاد نگاشته است که نظم الفبایی فرهنگ‌های لغت برای آموزش و فراگیری واژگان بسیار نامناسب است زیرا ارتباط معنایی واژه‌ها را نمایش نمی‌دهد، بنابراین او تصمیم به نگارش فرهنگی می‌گیرد که نشان‌دهنده شمّ زبانی افراد و آگاهی آنها از رابطه معنایی واژه‌ها با هم باشد. این فرهنگ موضوعی دوسویه، همان‌گونه که نویسنده اشاره می‌کند، نخستین نمونه در تاریخ فرهنگ‌نویسی فارسی است (TURNER 2004, p. ix). فرهنگ حاوی ۷۳ موضوع است، از جمله حیوانات، رنگ‌ها، خانواده، احساسات و روابط، خوردنی و آشامیدنی، بدن انسان، ابزارآلات، وسائل نقلیه، درختان، ویژگی‌های شخصی، زمان، هوا و هواشناسی، کار و حرفه، و مانند آن.

فصل مشترک فرهنگ‌های نام‌نگر فارسی، برخلاف غالب نمونه‌های انگلیسی، فقدان نظریه و وجود ابهام در طبقه‌بندی واژه‌ها در چهارچوب موضوعات مختلف است. به عبارت دیگر این‌گونه فرهنگ‌ها، که به دلیل نام‌نگر بودن، ماهیتاً می‌بایست بازنمایی ساخت معنایی زبان را در کانون توجه قرار دهند، در عمل با مینا و مأخذی نظری پی‌ریزی و تدوین نشده‌اند.

۳ تحلیل معنایی داده‌ها

۳-۱ روش‌شناسی

این پژوهش با بهره‌گیری از پیکره‌ای از واژه‌های بدن انسان، و واژه‌های مربوط به بدن، در زبان فارسی انجام گرفته است. واژه‌های بدن یا «اندام‌واژه‌ها»^{۸۸} اسم‌هایی در نظر گرفته شده‌اند که بر اندامی بیرونی یا درونی از بدن اشاره دارند. در معنای این اسامی، کلیت حوزه بدن، یا اندامی از آن حضور دارد. همچنین، واژه‌های مربوط به بدن آن دسته از واژه‌هایی تلقی شده‌اند که در تعریف آنها به واژه‌ای که دال بر اندامی از بدن باشد اشاره شده است. به عبارت دیگر در معنای این واژه‌ها، که می‌توانند اسم، فعل و صفت باشند، معنای بدن و اندامی از آن نهفته است. واژه‌های پیکره از چند منبع مختلف گردآوری شده‌اند از جمله: (۱) فرهنگ‌های لغت عمومی. به‌طور مشخص از فرهنگ فشرده سخن (۱۳۸۲) تدوین دکتر حسن انوری، فرهنگ معاصر فارسی (۱۳۸۱) تدوین غلامحسین صدری افشار و همکاران، و فرهنگ فارسی (۱۳۷۱) نوشته دکتر محمد معین استفاده شده است. از مدخل‌های فرهنگ‌های مذکور، تعریف هر یک از اندام‌واژه‌ها، یا

۸۸ این اصطلاح را در برابر معادل انگلیسی آن، **body part term**، به قصد ایجاد اصطلاحی منسجم و مناسب برای بحث در این حوزه، قرار داده‌ایم. در اصطلاح انگلیسی ذکر واژه **body** در همنشینی با **part** برای رفع ابهام ناشی از چندمعنایی واژه اخیر ضروری به نظر می‌رسد. در اصطلاح فارسی، اندام حاوی معنای «بدن»، یا به عبارت دیگر، معنای «جزیی از بدن» است و ذکر واژه بدن، جز در مواردی خاص، ضرورتی ندارد.

واژه‌های مربوط به بدن، برای تحلیل استخراج شده است. در این میان، فرهنگ فشرده سخن منبع اصلی قرار گرفته و در غالب موارد، تعاریف این فرهنگ با آن دو فرهنگ مقایسه شده است، ۲) شمّ زبانی گویشوران زبان فارسی. مشخصاً دو گویشور آگاه و آشنا به تعریف‌نگاری و مباحث زبان‌شناختی واژه‌های بدن را تعریف کردند.^{۸۹} همچنین از آنان خواسته شده بود تا مفاهیمی را که با برخورد با هر یک از این واژه‌ها در ذهن آنها تداعی می‌شود یادداشت کنند، ۳) شمّ زبانی نگارنده. به عنوان گویشور زبان فارسی، نگارنده از شمّ زبانی خود نیز در مواردی بهره برده است. بنابراین در این پژوهش سه گونه داده مدّ نظر بوده است:

۱) «داده‌های فرهنگ لغت»،^{۹۰} که با استفاده از آن، از طریق رویکردی نام‌نگر، تعاریف موجود در فرهنگ‌ها برای استخراج واژه‌های مرتبط با مدخل تعریف‌شده به کار گرفته شده‌اند. برای نمونه، برای تحلیل معنای واژه صورت، تعریف مدخل صورت در فرهنگ سخن بررسی شده است:

۱) صورت: «بخشی از سر جانوران، به ویژه انسان از بالای پیشانی تا زیر چانه که چشم‌ها، ابروها، بینی، دهان، و گونه‌ها در آن قرار دارند».^{۹۱}

از این تعاریف واژه‌های سر، پیشانی، چانه، چشم، ابرو، بینی، دهان و گونه، بر مبنای این فرض که با معنای صورت پیوند دارند، استخراج شده‌اند. این شیوه به‌کارگیری اطلاعات موجود در فرهنگ لغت کمک می‌کند که بسیاری از مفاهیمی را که با حوزه بدن رابطه دارند شناسایی کنیم. این شیوه شناسایی و استخراج در خصوص افعال و صفات نیز قابل اجراست:

۲) لگد زدن: «با پا به کسی یا چیزی ضربه زدن». (سخن)

۸۹) در موارد بسیاری، از گویشوران دیگری نیز در تعریف واژه‌ها کمک گرفته شده است.

90) dictionary data

۹۱) تأکید، در همه تعاریف برگرفته از فرهنگ لغت، از نگارنده است.

(۳) برنزه: «به رنگ برنز؛ سرخ مایل به قهوه‌ای: پوست برنزه، صورت برنزه». (سخن)

(۲) «داده‌های گویشوران»^{۹۲} که با استفاده از آن، از یک سو، از تعاریف ارائه‌شده آنان، به شیوه‌ای نام‌نگر برای یافتن واژه‌های مرتبط بهره گرفته شده (مشابه موارد بالا)، و از سوی دیگر، از واژه‌های تداعی شده برای گویشوران هنگام برخورد با اندام‌واژه‌ها، به شیوه‌ای معنانگر برای یافتن مفاهیم مربوط استفاده شده است. شیوه اخیر وابستگی مفاهیم بسیاری را به این حوزه آشکار می‌سازد. برای نمونه، پا تداعی‌کننده واژه‌های بسیاری از جمله: الف) کفش، پوتین، چکمه، کتونی، کفش اسپرت، و ب) راه رفتن، لگد زدن، پریدن، دویدن، و ج) فوتبال، تکواندو، دو میدانی و مانند آن بوده است. دسته‌های واژگانی مذکور ارتباط مفهوم این واژه را به ترتیب با مفاهیم الف) پوشاک، ب) عمل و ج) فعالیت بدنی و ورزش آشکار می‌سازند.^{۹۳}

(۳) «درون‌نگری»^{۹۴} که نشانگر داده‌هایی است که پژوهشگر با به‌کارگیری شمّ زبانی خود فراهم آورده است. از این طریق واژه‌هایی که بر اساس شمّ زبانی دارای معنایی مرتبط با اندام‌های بدن تلقی می‌شدند، و در دو نوع داده پیشین موجود نبودند، به مجموعه واژه‌های مورد بررسی افزوده شدند. برای کاوش معنای این دسته از واژه‌ها نیز عمدتاً به تعریف فرهنگ لغت مراجعه شده است. برای مثال، اگر در داده‌های پیشین، واژه‌ای مانند آب‌ریزش در ارتباط با واژه بینی یا چشم ذکر نشده بوده، این واژه با استفاده از شمّ زبانی به مجموعه داده‌ها افزوده شده است. تعریف مندرج در فرهنگ لغت شاهدهی بر درستی این شمّ است:

92) informant data

۹۳) تداعی‌های واژگانی اندام‌واژه‌ها گاهی مفاهیم و روابطی خارج از حوزه بدن را به تصویر کشیده است. یک مثال جالب، تداعی واژه سگ در مقابل واژه استخوان است که رابطه حیوان و غذای مورد علاقه‌اش را نشان می‌دهد. ارتباط جفت‌های واژگانی نظیر خرگوش: هویج، موش: پنیر و مانند آن، با در نظر گرفتن این رابطه قابل توصیف است.

94) introspection

۴) آبریزش: «ریزش اشک از چشم، یا ترشحات مخاط بینی...». (سخن)

برای تمایزگذاری میان «زبان موضوع»^{۹۵} یا زبان مورد مطالعه که در داده‌ها تجلی پیدا می‌کند، و زبان توصیفگر یا «فرازبان»^{۹۶} که از آن برای توصیف داده‌ها استفاده می‌شود، از نشانه‌هایی بهره جسته‌ایم. به‌طور خلاصه، از علامت گیومه برای ذکر معنا و تمام جنبه‌های مربوط به آن مانند مفهوم و تعریف، از قلم سیاه برای ذکر صورت، مانند واژه و عبارت، و از دو نقطه میان دو واژه به نشانه وجود رابطه معنایی استفاده کرده‌ایم.

۲-۳ روابط معنایی

روابط مشاهده‌شده در داده‌ها عبارت‌اند از: رابطه شمول معنایی، رابطه جزءواژگی، رابطه هم‌معنایی، رابطه تقابل معنایی، روابط اندام‌واژه‌ها با پدیده‌ها و رویدادها و ویژگی‌ها، رابطه اشتقاقی، و روابط متداعی منحصر به فرد. ۴ رابطه نخست، شمول معنایی، جزءواژگی، هم‌معنایی و تقابل معنایی، در طیف گسترده‌ای از داده‌ها مشاهده می‌شوند و در زمره پرکاربردترین و عام‌ترین روابط به شمار می‌روند.

شمول معنایی در جفت‌هایی مانند آرنج: مفصل، دنده: استخوان و مژه: مو مشاهده می‌شود:

۵) الف) آرنج: «مفصل بین استخوان‌های ساعد و بازو». (سخن)

ب) دنده: «هر یک از دوازده جفت استخوان... دیواره قفسه سینه...». (سخن)

ج) مژه: «مویی که بر لبه پلک می‌روید...». (سخن)

وجود رابطه شمول معنایی میان اندام‌واژه‌های بالا پیشاپیش مسلم فرض شده و

«آرنج نوعی مفصل»، «دنده نوعی استخوان» و «مژه نوعی مو» تلقی شده است.

رابطه جزء‌واژگی در جفت‌های صورت: سر، لته: دهان و ساق پا: پا حضور دارد. این رابطه با عباراتی مانند «بخش» یا «بخشی از» و «قسمت» یا «قسمتی از» در تعاریف بیان می‌شود:

(۶ الف) صورت: «بخشی از سر...». (سخن)

(ب) لته: «قسمتی از مخاط دهان...». (سخن)

همچنین عباراتی مانند «شامل» یا «متشکل از»، برای برشمردن اجزای یک اندام، و حروف اضافه مکانی، مانند «در»، «داخل» و «بر»، «در» اشاره به مکان یک اندام، غالباً ممکن است وجود این رابطه را نمایش دهند:

(۷) گوش خارجی / بیرونی: «قسمتی از گوش شامل لاله گوش و مجرای شنوایی که در انتهای آن پرده گوش قرار دارد». (سخن)

بر این اساس، جفت‌های واژگانی مذکور در (۶) و (۷) حاوی رابطه جزء‌واژگی هستند: «صورت جزئی از سر است»، «لته جزئی از دهان است»، «گوش خارجی / بیرونی جزئی از گوش است»، و نیز «لاله گوش و مجرای شنوایی و پرده گوش جزئی از گوش خارجی / بیرونی هستند».

رابطه میان واژه‌هایی مانند سر: کله، بینی: دماغ، ماهیچه: عضله و سینه: پستان از نوع هم‌معنایی است. هم‌معنایی در این حوزه عمدتاً ناشی از وام‌گیری (آرنج: مرفق)، واژه‌سازی (آپاندیس: آویزه) و به‌ویژه کاربرد مجازی نام یک اندام به جای اندامی دیگر (مخ: مغز) است. در فرهنگ لغت هم‌معناها یا به طور روشن در مدخل ذکر شده (۸ الف)، یا در برابر واژه مدخل شده به جای تعریف درج گردیده‌اند (۸ ب):

(۸ الف) بینی: «اندام بویایی که در بالای لب‌ها قرار دارد و حفره بینی را می‌پوشاند؛ دماغ».

(فرهنگ معاصر)

(ب) کله: «سر». (سخن)

جفت‌های واژگانی بالاتنه: پایین‌تنه، پای راست: پای چپ و گوش خارجی / بیرونی: گوش داخلی / درونی نشان‌دهنده تقابل یا تضاد معنایی در حوزه بدن هستند. اندام‌واژه‌های متضاد را عموماً واژه‌هایی همراهی می‌کنند که ماهیتاً متضاد هستند و تضاد را از نظر واژگانی آشکار می‌سازند مانند بالا: پایین در فک بالا: فک پایین و راست: چپ در دست راست: دست چپ. تقابل یا تضاد معنایی اندام‌واژه‌ها در فرهنگ لغت، آنجا که مورد اشاره قرار گرفته، یا به‌طور صریح ذکر شده (۹ الف)، یا در مثال آورده شده است (۹ ب):

(۹ الف) بالاتنه: «قسمت بالای بدن از کمر به بالا؛ مقابل پایین‌تنه». (سخن)

(ب) بطن: «هر یک از دو حفره عضلانی قلب که خون را به داخل سرخرگ تلمبه می‌کند:

بطن چپ، بطن راست». (سخن)

رابطه میان معنای پدیده‌های گوناگون، که از مقوله اسامی هستند، و اندام‌واژه‌ها در چهارچوب ۱۱ رابطه قابل طبقه‌بندی است. این روابط، به همراه نمونه و نیز شاهدی از وقوع آنها در داده‌های گردآوری‌شده، عبارت‌اند از:

رابطه «حالت: اندام» مانند خشکی: پوست و شکستگی: استخوان.

(۱۰) خشکی: «حالت پوستی که چربی و رطوبت آن از بین رفته... باشد». (سخن)

رابطه «عمل: اندام» مانند بوسه: لب و چشمک: چشم.

(۱۱) گاز: «عمل فرو بردن دندان در چیزی». (سخن)

رابطه «وسیله: اندام» مانند مسواک: دندان، سمعک: گوش.

(۱۲) سشوار: «دستگاهی برقی، که برای خشک کردن موی سر... به کار می‌رود». (سخن)

رابطه «پوشاک: اندام» مانند دستکش: دست، کفش: پا.

(۱۳) کلاه: «پوششی برای سر...». (فرهنگ معاصر)

رابطه «عارضه و درمان: اندام» مانند نابینایی: چشم، جرم‌گیری: دندان / لثه.

۱۴) جرم‌گیری: «برداشتن جرم از روی دندان و زیر لثه... برای پیشگیری از پوسیدگی دندان یا

بیماری لثه». (سخن)

رابطه «شغل و شاغل: اندام» مانند چشم‌پزشکی: چشم، ارتوپدی: استخوان‌ها/ مفاصل.

۱۵) آرایشگر: «آن‌که شغل او آرایش مو یا چهره است...». (سخن)

رابطه «ماده تولیدی: اندام» مانند اشک: چشم، آب دهان/ بزاق: دهان.

۱۶) اشک: «آبی که از چشم فرو ریزد». (فرهنگ فارسی)

رابطه «ماده ملازم: اندام» مانند غذا: شکم، هوا: ریه.

۱۷) خون: «مایعی... که در قلب و رگ‌ها جریان دارد...». (سخن)

رابطه «فعالیت بدنی: اندام» مانند فوتبال: پا، والیبال: دست.

۱۸) فوتبال: «بازی ورزشی گروهی... که... هدفش فرستادن توپ به درون دروازه حریف با زدن

ضربه‌های پاست». (فرهنگ معاصر)

رابطه «حس: اندام» مانند بو/ بویایی: بینی، مزه/ چشایی: زبان.

۱۹) بویایی: «یکی از حواس پنج‌گانه که با آن، بوها را درک می‌کنند، و اندام آن بینی است...».

(سخن)

رابطه «صدا: اندام» مانند تاپ تاپ: قلب، قاروقور: شکم.

۲۰) ملج و ملوج: «صدای دهان هنگام غذا خوردن یا جویدن چیزی». (سخن)

میان افعال یا رویدادها و اندام‌واژه‌ها ۱۰ رابطه معنایی مشاهده می‌شود. روابط،

نمونه‌ها و شواهد مشاهده‌شده از این قرارند:

رابطه «تماس: اندام» مانند لگد زدن: پا، مشت زدن: دست.

۲۱) لیسیدن: «زبان را به جایی مالیدن». (فرهنگ معاصر)

رابطه «حالت بدن: اندام» مانند غنچه کردن: لب، دراز کردن: پا.

۲۲) مشت کردن: «جمع کردن انگشتان بر روی کف دست...». (سخن)

رابطه «کارکرد: اندام» مانند تپیدن: قلب، جویدن: دندان.

(۲۳) جویدن: «چیزی را در زیر دندان، خرد و ریزریز یا لهیده و نرم کردن». (سخن)

رابطه «احساس: اندام» مانند شنیدن: گوش، دیدن: چشم.

(۲۴) بو کردن: «بوی چیزی را در بینی کشیدن...». (سخن)

رابطه «مصرف: اندام» مانند خوردن: دهان/گلو، نوشیدن: دهان/گلو.

(۲۵) قورت دادن: «فرو دادن چیزی از حلق...». (سخن)

رابطه «آراستن: اندام» مانند رنگ کردن: مو، کفش پوشیدن: پا. فعل‌های این مجموعه شامل

معانی «شستشو»، «تمیز کردن»، «آرایش کردن» و «پوشیدن» می‌شوند:

(۲۶) مسواک زدن/کردن: «شستن دندان‌ها به وسیله مسواک». (فرهنگ معاصر)

رابطه «ارتباط: اندام» مانند اشاره کردن: دست/انگشت، دست/کف زدن: دست. افعال ارتباط

به ارتباط کلامی، غیرکلامی، و ایما اشاره‌ای انسان در روابط اجتماعی مربوط می‌شوند:

(۲۷) چشمک زدن: «بستن و باز کردن سریع یک چشم برای اشاره کردن به امری...». (سخن)

رابطه «عواطف: اندام» مانند گریه کردن: چشم، اخم کردن: ابرو/پیشانی.

(۲۸) اخم کردن: «چین انداختن بر ابرو و پیشانی هنگام خشم، ناراحتی، فکر کردن، و مانند آنها».

(سخن)

رابطه «حرکت: اندام» مانند دویدن: پا، رقصیدن: بدن.

(۲۹) راه رفتن: «پیمودن مسیری با گذاشتن و برداشتن متوالی پاها...». (سخن)

رابطه «عارضه و درمان: اندام» مانند شکستن: استخوان، پر کردن: دندان.

(۳۰) پینه بستن: «سخت و شاخی شدن رو پوست». (فرهنگ معاصر)

ویژگی‌های بارزی که در ارتباط با اندام‌واژه‌های بدن قرار می‌گیرند و از مقوله صفت

هستند، ۱۰ گروه رابطه ایجاد می‌کنند که عبارت‌اند از:

رابطه «رنگ: اندام» مانند بلوند: مو، برنزه: پوست.

- (۳۱) خون: «مایعی معمولاً قرمز رنگ که در قلب و رگ‌ها جریان دارد...». (سخن)
 رابطه «حالت: اندام» مانند لخته: خون، تنگ: مردمک.
- (۳۲) لخته: «توده‌ای نیمه‌جامد متشکل از گلبول‌های خونی...». (سخن)
 رابطه «شکل: اندام» مانند سربالا: بینی، بادامی: چشم.
- (۳۳) ابروی کمائی: «ابروی دارای خمیدگی بیش از حد معمول». (سخن)
 رابطه «عارضه: اندام» مانند نزدیک‌بین: چشم، سنگین: گوش.
- (۳۴) کچل: «کسی که فاقد موی سر است». (فرهنگ معاصر)
 رابطه «ارزش: اندام» مانند خوش‌حالت: مو، شور: چشم.
- (۳۵) هیز: «ویژگی چشمی که نگاه شهوت‌آمیز و توأم با هرزگی دارد». (سخن)
 رابطه «مکان: اندام» مانند بالا/پایین: فک، راست/چپ: بطن.
- (۳۶) بطن راست: «یکی از دو حفره قلب پستانداران و پرندگان که خون را به شش‌ها می‌برد». (فرهنگ معاصر)
 رابطه «جنس: اندام» مانند قلب: عضلانی، مجسمه: استخوانی.
- (۳۷) حنجره: «عضو غضروفی تولید صوت...». (سخن)
 رابطه «بافت: اندام» مانند سخت: دندان، صاف: پیشانی.
- (۳۸) دندان: «هر یک از زایده‌های استخوانی سختی که بر آرواره مهره‌داران در داخل دهان می‌روید». (فرهنگ معاصر)
 رابطه «اندازه: اندام» مانند ریز: مویرگ، بزرگ: انگشت شست.
- (۳۹) مویرگ: «ریزترین رگ خونی...». (سخن)
 رابطه «وزن: اندام» مانند چاق: بدن، لاغر: بدن/دست/پا/صورت.
- (۴۰) چاق: «دارای بدن پرگوشت و پرچربی و وزن نسبتاً زیاد...». (سخن)

نوع دیگری از روابط، روابط اشتقاقی هستند. از پیوند یک وند اشتقاقی با یک اندام‌واژه، اسم یا صفتی مشتق حاصل می‌شود که، معمولاً، حاوی رگه معنایی ارتباط‌دهنده‌ای با آن اندام‌واژه است، مانند چشمی: چشم، انگشتی: انگشت، ریشو: ریش. رابطه اشتقاقی نیز در فرهنگ‌های لغت با ذکر اندام‌واژه در تعریف تجلی یافته است:

(۴۱) الف) انگشتی: «[تعریف ۲] روکشی لاستیکی که بر انگشت زخمی می‌گذارند... [تعریف ۳]

هر قطعه فلزی انگشت‌مانند...». (سخن)

ب) دستی: «[تعریف ۱] انجام گرفته با دست و بدون بهره‌گیری از ماشین... [تعریف ۲] قابل

کار کردن با دست...». (فرهنگ معاصر)

روابط متداعی منحصر به فرد، آخرین دسته از روابط معنایی مشاهده شده هستند از قبیل: جرئت/ شهامت: جگر، بخت/ اقبال: پیشانی، چاقی: شکم، سگ: استخوان، کوسه: آرواره. روابط متداعی منحصر به فرد روابطی هستند که در داده‌های گردآوری شده وجود داشته و مشخصاً توسط گویشوران بیان شده‌اند، اما به شکل منظم در چهارچوب سایر روابط قرار نمی‌گیرند. این گونه روابط، متداعی و منحصر به فرد هستند. متداعی از آن حیث که مانند سایر روابط، تداعیگر هستند و یک مفهوم را با مفهومی دیگر مرتبط می‌کنند. اما این تداعی منحصر به فرد و موردی است چون دقیقاً از نوع جانشینی، مانند سگ: حیوان، یا همنشینی، مانند سگ: عوعو نیست. این گونه روابط با اطلاعاتی فراتر از معنای واژه‌ها و با دانش دایرةالمعارفی مربوط هستند (+۵). در مواردی این نوع رابطه نیز در تعاریف فرهنگ‌نگاشتی تجلی می‌یابد مانند رابطه متداعی زرافه: گردن در تعریف زیر:

(۴۲) زرافه: «جانور پستاندار... با جثه بزرگ و گردن و پاهای خیلی بلند...». (سخن)

۳-۳ قالب‌ها

در این بخش به معرفی قالب‌هایی می‌پردازیم که اندام‌واژه‌ها یکی از عناصر قالبی تشکیل‌دهنده آنها هستند. ۳۱ قالب مربوط به بدن در داده‌ها مشاهده شد که به همراه تعریف هر قالب، نقش‌های معنایی یا عناصر قالبی، پاره‌ای از واحدهای واژگانی مربوط، نمونه‌ها و نیز تعاریفی که قالب‌ها در آنها ظهور یافته‌اند در زیر ارائه می‌شوند:

قالب «اندام‌های بدن» بنیادی‌ترین قالبی است که واژه‌های حوزه بدن در آن جای می‌گیرند و شامل تمامی اندام‌واژه‌ها می‌شود. علاوه بر اندام‌واژه‌ها، این قالب از عناصر دیگری نیز تشکیل شده است: «دارنده» یا فردی که اندام متعلق به اوست، «موقعیت مکانی» یا محل قرار گرفتن آن اندام نسبت به کل بدن، «محل اتصال» یا اندامی که اندام مورد نظر به آن متصل است، و «توصیفگر»ی که ویژگی آن اندام را ذکر می‌کند (وبگاه فریم‌نت):

(۴۳) انگشت اندام دست محل اتصال راست موقعیت مکانی علی مالک زخمی توصیفگر است. ۹۷

(۴۴) انگشت: «هر یک از بخش‌های متحرک توصیفگر پایانی موقعیت مکانی دست محل اتصال و پای محل اتصال

...». (سخن)

قالب «توصیف کلیت بدن» واژه‌هایی را در بر می‌گیرد که توصیفی از کل بدن به دست می‌دهند مانند عضلانی، استخوانی، چاق و لاغر. «فرد» و «شکل» از جمله نقش‌های معنایی این قالب هستند. «فرد» کسی است که اندام وی توصیف می‌شود. «شکل» نقش معنایی اندام‌واژه‌ها در این قالب است، یعنی آن بخش از بدن که با واحدهای واژگانی پیش‌گفته مورد توصیف قرار می‌گیرد (وبگاه فریم‌نت):

(۴۵) علی فرد بدنی شکل عضلانی دارد.

(۴۶) «صورت شکل استخوانی». (فرهنگ معاصر)

قالب «حالت بدن» واژه‌هایی را در بر می‌گیرد که حالات و وضعیت‌های گوناگون بدن را نشان می‌دهند مانند افعال تکیه دادن، ایستادن و دراز کشیدن. نقش معنایی اندام‌واژه‌ها در این قالب «نقطه تماس» است، یعنی آن بخش از بدن که در آن حالت قرار می‌گیرد. از جمله عناصر دیگر این قالب عبارت‌اند از: «شیوه» به معنای توصیف حالت بدن، «قصد» به معنای هدف فرد از قرار دادن بدن در یک حالت، «عامل» به معنای فردی که بدنش در حالتی قرار می‌گیرد و «موقعیت» که معمولاً به شکل گروه حرف اضافه‌ای ظاهر می‌شود و مکان فرد یا اندام‌واژه را نشان می‌دهد (وبگاه فریم‌نت):

(۴۷) علی عامل کنار پنجره موقعیت سرش را نقطه تماس به دیوار موقعیت تکیه داده بود.

(۴۸) دراز کشیدن: «بدن را نقطه تماس به حالت افقی شیوه به روی سطحی موقعیت قرار دادن، به ویژه برای استراحت قصد». (سخن)

قالب «اندام توصیفگر» حاوی صفاتی است دارای نقش معنایی «اندام توصیفگر» که «فرد» را بر اساس یک ویژگی بارز مربوط به اندام‌های بدن توصیف می‌کنند (وبگاه فریم‌نت): سیبلو، ریشو، سیاه‌پوست و چهارشانه.

(۴۹) جوانِ فرد سیاه‌پوست اندام توصیفگر.

(۵۰) «... مردی فرد است خیلی... چهارشانه اندام توصیفگر، و تنومند». (سخن)

قالب «ویژگی‌های بدن» حاوی صفاتی مانند مجعد، بلوند و سربالا است که تمامی خصوصیات بدن مانند شکل، رنگ و حالت را توصیف می‌کنند. «ویژگی»، «اندام» دارای آن «ویژگی»، و «فرد» دارای آن «اندام» از نقش‌های معنایی این قالب هستند (وبگاه فریم‌نت):

(۵۱) بینی اندام سربالا ویژگی.

(۵۲) «ابروی اندام قیطانی ویژگی». (فرهنگ معاصر)

قالب «عوارض پوستی بدن» به آثار و عوارضی که بر روی پوست بدن وجود دارند اختصاص دارد. واژه‌هایی مانند خال، جوش، کهیر با نقش معنایی «عارضه» در این قالب جای می‌گیرند و اندام‌واژه‌ها نقش معنایی «محل اتصال» آنها را بر عهده دارند. دو نقش معنایی «ویژگی» و «سبب» نیز در این قالب حضور دارند که، به ترتیب، خصوصیت و علت بروز «عارضه» را مشخص می‌کنند (وبگاه فریم‌نت):

۵۳ خال عارضه: «نشانه یا نقطه سیاه ویژگی کوچکی ویژگی بر روی پوست بدن محل اتصال». (سخن)

۵۴ کهیر عارضه: «عارضه واکنش عروقی ناشی از حساسیت سبب». (سخن)

قالب «حرکت بدن» به حرکات و اعمالی مربوط می‌شود که فرد «عامل» با اندام‌های بدن خود انجام می‌دهد. فعل‌هایی مثل راه رفتن، چشمک زدن و دست تکان دادن از جمله فعل‌های تشکیل‌دهنده این قالب‌اند. نقش‌های معنایی گوناگونی در این قالب وجود دارند که عمده‌ترین آنها عبارت‌اند از: «اندام متحرک» که اشاره به اندامی دارد که حرکت می‌کند،^{۹۸} «مقصد» حاکی از نقطه پایان حرکت است و «قصد» که منظوری است که فرد از حرکت دادن اندام دارد. اندام‌واژه‌ها در دو نقش «اندام متحرک» و «مقصد» ظاهر می‌شوند (وبگاه فریم‌نت):

۵۵ سیلی زدن: «فرود آوردن کف دست اندام متحرک... بر صورت مقصد، گردن مقصد، یا سر مقصد کسی».

(سخن)

۵۶ چشمک زدن: «عمل بستن و باز کردن سریع یکی از دو چشم اندام متحرک برای اشاره و رساندن

منظوری قصد». (سخن)

قالب «آرایش بدن» آرایش اندام‌های بدن را با لوازم آرایشی به تصویر می‌کشد. واژه‌های اصلی این قالب واژه‌هایی مانند روژ، سایه، تئو، و خط چشم هستند که نقش

۹۸ در پاره‌ای از افعال مرکب نظیر دست زدن، پلک زدن، گردن کشیدن و مانند آن، جزء غیرفعلی دارای این نقش معنایی است.

«آراینده» را بر عهده دارند. اندام‌واژه‌ها با نقش معنایی «اندام» ظاهر می‌شوند و نشان می‌دهند چه اندامی قرار است آرایش شوند. نقش‌های «فرد» و «قصد» نیز در این قالب مشاهده می‌شود (وبگاه فریم‌نت):

(۵۷) روژ آراینده: «ماده‌ای... که زنان فرد برای زیبایی قصد به لب اندام می‌مالند». (سخن)

قالب «نظافت بدن» شامل افعالی مثل مسواک زدن، لاک زدن، اصلاح کردن و مانند آن است و نشان می‌دهد که چگونه فرد (عامل) این اعمال را بر بخشی از بدن (اندام) خود یا دیگری (کنش‌پذیر) انجام می‌دهد. «وسیله» یا «ماده»‌ای که برای انجام این اعمال استفاده می‌شود و «قصد» از این اعمال، از جمله نقش‌های معنایی سایر عناصری هستند که ممکن است در این قالب ظاهر شوند (وبگاه فریم‌نت):

(۵۸) غسل دادن: «شستن بدن اندام میت کنش‌پذیر برای خاک‌سپاری قصد». (سخن)

(۵۹) مسواک زدن: «دندان را اندام با مسواک وسیله تمیز کردن». (سخن)

قالب «آسیب بدنی» شامل افعالی مانند سیلی زدن، فلک کردن و شلاق زدن نشان می‌دهد که یک فرد (عامل) به فردی دیگر (قربانی) با استفاده از وسیله‌ای (وسیله) آسیب می‌رساند (وبگاه فریم‌نت):

(۶۰) علی عامل با چوب وسیله به سر اندام آن مرد قربانی کوبید.

محلی از بدن که ضربه و آسیب بر آن وارد می‌شود در این قالب با نقش معنایی «اندام» حضور دارد. این نقش، همان‌گونه که در تعریف زیر مشاهده می‌شود، در معنای پاره‌ای از افعال سازنده قالب مذکور نهفته است:

(۶۱) سیلی زدن: «به صورت اندام شخصی قربانی با کف دست وسیله ضربه وارد کردن». (فرهنگ معاصر)

اندام‌واژه‌ها همچنین می‌توانند نقش «وسیله» ضربه زدن را ایفا کنند، مانند «کف

دست» در مثال بالا.

قالب «حالت چهره» با واژه‌هایی نظیر خنده یا خندیدن، اخم یا اخم کردن و پوزخند یا پوزخند زدن بر حالات (حالت) گوناگونی دلالت دارد که در صورت و چهره (اندام) فرد (دارنده حالت) نمایان می‌شوند. گاهی منشأ درونی یا بیرونی ایجاد شدن آن حالت (سبب) و فردی که حالت متوجه اوست (مخاطب) در جمله ذکر می‌شود (وبگاه فریم‌نت):

۶۲) مریم دارنده حالت لبخند حالت بر لب اندام داشت.

۶۳) اخم کردن: «چین انداختن بر ابرو اندام و پیشانی اندام در هنگام خشم سبب، ناراحتی سبب...».

(سخن)

قالب «تجربه حسی» شامل فعل‌های دیدن، شنیدن، بویدن، چشیدن و مانند آن، تجربه حسی و غیرارادی فرد (حسگر) را از یک «پدیده» به تصویر می‌کشد. اندام‌واژه‌ها به‌طور ضمنی و از طریق معنای افعال مذکور با قالب «تجربه حسی» مربوط هستند و گاه با نقش معنایی «اندام» در پاره‌ای از جملات تجلی پیدا می‌کنند (وبگاه فریم‌نت):

۶۴) الف) من حسگر خودم این خیر را پدیده شنیدم.

ب) من حسگر با گوش خودم اندام این خبر را پدیده شنیدم.

۶۵) چشیدن: «زبان اندام زدن به چیزی پدیده... برای فهمیدن مزه...» (سخن)

قالب «پوشیدن» با فعل‌های پوشیدن، تن کردن، سر گذاشتن و مانند آن مربوط است و عمدتاً با سه نقش معنایی «پوشنده»، «پوشاک» و «اندام»، موقعیتی را نشان می‌دهد که فرد در آن لباسی را بر تن می‌کند (وبگاه فریم‌نت):

۶۶) علی پوشنده دستکش پوشاک به دست اندام داشت.

این عناصر در تعریف واژه‌های مربوط به قالب فوق در فرهنگ لغت به چشم می‌خورند:

۶۷) به پا کردن: «به پا اندام پوشاندن شلوار پوشاک، جوراب پوشاک، کفش پوشاک...» (سخن)

قالب «پوشاک» با واژه‌هایی نظیر پیراهن، شلوار، جوراب، کلاه و مانند آن مربوط است و چگونگی پوشاک افراد (پوشنده) را از نظر «جنس» و «کاربرد» و «تولید» نشان می‌دهد (وبگاه فریم‌نت). همانند قالب «پوشیدن»، اندام‌واژه‌ها در این قالب نیز حضور دارند و در عبارات و تعاریف واژه‌های وابسته به آن نمود می‌یابند:

(۶۸) آن مرد پوشنده کلاه لباس به سر اندام داشت.

(۶۹) جوراب: «نوعی پوشش برای پا اندام... که از نخ پنبه‌ای جنس، پشمی جنس، یا نایلونی جنس... بافته می‌شود». (سخن)

قالب «لوازم» با واژه‌هایی مانند گوشواره، عینک، انگشتر و گردن‌بند، اشیایی را در بر می‌گیرد که بر اندام‌های بدن قرار می‌گیرند ولی بخشی از قالب «پوشاک» محسوب نمی‌شوند. نقش‌های معنایی عمده‌ای که این قالب را تشکیل می‌دهند عبارت‌اند از: «لوازم» یا شیء مورد استفاده، «پوشنده» یا فردی که از آن شیء استفاده می‌کند، «اندام» که عضوی از بدن است که شیء به آن مربوط می‌شود و «توصیفگر» که ویژگی آن شیء را ذکر می‌کند (وبگاه فریم‌نت):

(۷۰) دخترک پوشنده حلقه لوازم گران‌بهای توصیفگر به انگشست اندام داشت.

(۷۱) گوشواره لوازم: «زینتی که به گوش اندام وصل یا از آن آویزان می‌شود». (سخن)

قالب «عمل جنسی» با اسم‌هایی مانند آمیزش، مقاربت و انزال، و فعل‌هایی مانند هم‌بستر شدن، نزدیکی کردن و جماع کردن تصویرگر عملی است که افراد با استفاده از آلت تناسلی انجام می‌دهند. افراد دخیل در قالب «عمل جنسی» ممکن است هر دو با نقش «شریک»، یا یکی با نقش «عامل» و دیگری «کنش‌پذیر» در جملات ظاهر شوند:

(۷۲) الف) «نر شریک و ماده شریک این حیوان با هم جفت‌گیری می‌کنند». (سخن)

ب) تجاوز کردن: «... پسری عامل به دختری کنش‌پذیر تجاوز می‌کرد...». (سخن)

اندام‌واژه‌های مربوط به آلت تناسلی در پاره‌ای از جملاتِ حاکی از این قالب آشکار می‌شوند:

۷۳) مقاربت: «دخول آلت تناسلی اندام...». (سخن)

قالب «دفع» رویدادی را به تصویر می‌کشد که در آن، «فرد»، «ماده/ ماده زائد»ی را از بدن دفع می‌کند. این دو نقش معنایی به همراه نقش‌های «مبدأ»، «مسیر» و «مقصد»، که حرکت «ماده زائد» را از بدن به بیرون نشان می‌دهند، با کاربرد فعل‌ها و اسم‌هایی نظیر بالا آوردن، آروغ زدن، ادرار کردن و استفراغ ظاهر می‌شوند. اندام‌واژه‌ها در این قالب نقش‌های «مبدأ»، «مسیر» و «مقصد» را می‌پذیرند (وبگاه فریم‌نت):

۷۴) استفراغ: «غذا ماده زائد یا مایع خورده شده ماده زائد که از معده مبدأ به خارج مقصد برگردانده شده باشد». (سخن)

۷۵) آروغ زدن: «خارج کردن گاز معده ماده زائد از گلو مسیر...». (سخن)

قالب «ترشح» با واژه‌های ترشح (کردن یا شدن)، تولید کردن و خارج شدن در پیوند است. بر مبنای رویداد این قالب، اندامی از بدن (مبدأ) «ماده»‌ای را با کارکردی ویژه (کارکرد) در بخش یا در اندامی دیگر از بدن (مقصد) تولید و ترشح می‌کند:

۷۶) اشک ماده از چشمانش مبدأ جاری شد.

۷۷) بزاق ماده: «ترشحات ماده... دستگاه گوارش مبدأ که به دهان مقصد می‌ریزد و در نرم و حل کردن غذا کاربرد و تمیز نگه داشتن دهان کاربرد نقش دارد». (سخن)

شایان ذکر است برخی از واژه‌های مربوط به بدن مانند عرق، هورمون و شیره معده همواره با نقش «ماده»‌ای که ترشح شده است، و برخی دیگر مانند نام انواع غدد همواره با نقش «مبدأ» عجین هستند.

قالب «انتقال» با فعل‌هایی مانند بردن، رساندن، حمل کردن و انتقال دادن ظاهر می‌شود و دارای نقش‌های «منتقل کننده»، «منتقل شونده»، «مبدأ» و «مقصد» است. در خصوص بدن،

قلب وضعیتی را به تصویر می‌کشد که در آن پدیده‌ای «منتقل‌کننده»، پدیده‌ای «منتقل‌شونده» را از مکانی (مبدأ) به مکانی دیگر (مقصد) در بدن حمل می‌کند:

(۷۸) رگ منتقل‌کننده: «مجرای باریکی... که خون منتقل‌شونده را از مویرگ‌ها مبدأ به قلب مقصد می‌رساند». (فرهنگ معاصر)

قلب «کاربرد» وضعیتی را نشان می‌دهد که در آن، فرد (عامل) اندامی از بدن را (اندام) برای انجام دادن عملی روی چیزی (پدیده) به کار می‌گیرد (وبگاه فریم‌نت):

(۷۹) علی عامل با دست اندام در را پدیده فشار داد.

فعل‌هایی مانند لگد زدن، لیسیدن و بوسیدن که مفهوم اندام‌واژه‌ها به‌طور نهفته در معنای آنها وجود دارد قالب «کاربرد» را مجسم می‌کنند:

(۸۰) لیسیدن: «چیزی را پدیده با زبان اندام پاک کردن». (فرهنگ معاصر)

قلب «کارکرد» با واژه‌هایی نظیر وظیفه، نقش (داشتن)، به کار رفتن و کارکرد برانگیخته می‌شود. رویداد قالب به این شکل توصیف می‌شود: وظیفه یک اندام (اندام عامل) انجام دادن کار و ایفای نقشی (کارکرد) در بدن است:

(۸۱) دندان اندام عامل: «هر یک از اندام‌های سخت و سفیدرنگ داخل دهان که... برای جویدن کارکرد»

گاز گرفتن کارکرد، بریدن کارکرد... به کار می‌رود». (سخن)

(۸۲) زبان اندام عامل: «عضو عضلانی و متحرک در دهان انسان و اغلب مهره‌داران که در اعمال

مختلفی مانند تکلم کارکرد، بلع غذا کارکرد، و تشخیص مزه‌های گوناگون کارکرد نقش دارد». (سخن)

قلب «بیماری‌ها» با اسامی دال بر انواع بیماری‌ها برانگیخته می‌شود. عمده‌ترین نقش‌های معنایی مرتبط با این قالب عبارت‌اند از: «اندام» یعنی عضوی که تحت تأثیر عارضه و بیماری قرار دارد، «بیمار» یا فردی که دچار بیماری شده است، «سبب» که نشانگر عامل بیماری‌زاست، و «نشانگان» که به نشانه‌های ویژه یک بیماری اشاره دارد (وبگاه فریم‌نت):

۸۳) سرماخوردگی بیماری: «عفونت ویروسی سبب دستگاه تنفسی اندام... که با تب خفیف نشانگان، احساس

سرما نشانگان، کوفتگی نشانگان، و آبریزش بینی نشانگان همراه است». (سخن)

قالب «تخصص‌های پزشکی» شامل واحدهای واژگانی انواع تخصص‌های پزشکی می‌شود: دندان‌پزشکی، چشم‌پزشکی، ارتوپدی و مانند آن. سه عنصر «تخصص»، «متخصص» و «اندام» اساس معنای این قالب را تشکیل می‌دهند که در آن فردی «متخصص» دارای دانش تخصصی (تخصص) در زمینه معاینه و درمان بیماری‌های عضوی از بدن (اندام) است (وبگاه فریم‌نت):

۸۴) آقای دکتر متخصص در رشته دندان‌پزشکی تخصص تحصیل کرده‌اند.

۸۵) چشم‌پزشکی تخصص: «شاخه‌ای از دانش پزشکی مربوط به مطالعه ساختمان، کار، بیماری‌ها و

درمان چشم اندام». (فرهنگ معاصر)

قالب «درمان» به رویدادی اشاره دارد که در آن فرد «درمانگر» به درمان «بیماری» فرد «بیمار» می‌پردازد. واحدهای واژگانی مانند معالجه کردن، مداوا کردن، شفا دادن و التیام‌بخش عناصر قالب «درمان» را برمی‌انگیزند. «اندام»، «دارو» و «شیوه درمان» نیز از جمله سایر نقش‌های عناصری هستند که در قالب مذکور احتمال وقوع دارند (وبگاه فریم‌نت). در مثال ۸۶، اندام خاصی از بدن که مورد درمان قرار می‌گیرد، یا چشم، با نقش معنایی «اندام» نشان زده شده است:

۸۶) پزشک درمانگر آب‌مروارید بیماری چشم اندام پیرمرد را بیمار مداوا کرد.

۸۷) «پزشکان درمانگر برای درمان بیماران بیمار از وسایل و تجهیزات گوناگون بهره می‌برند». (سخن)

قالب «تولد» وضعیتی را به تصویر می‌کشد که در آن مادر به یاری فرد یا افرادی، به شیوه‌ای مشخص، بچه‌ای را به دنیا می‌آورد. واحدهای واژگانی این قالب تولد، متولد شدن، به دنیا آوردن، زاییدن و مانند آن هستند که نقش‌هایی مانند «مادر»، «بچه»، «شیوه» (مانند سزارین)، «مکان» (مانند زایشگاه) و «یاریگر» (مانند ماما) را در بر می‌گیرند:

۸۸) **دوقلوهای** بچه آن زن مادر در **زایشگاه** مکان با **سزارین** شیوه به دنیا آمده‌اند.

معنای برخی از اندام‌واژه‌ها آشکارا وابسته به قالب «تولد» است:

۸۹) **ناف** اندام: «فرورفتگی کوچکی در وسط شکم که اثر زخم ناشی از قطع بند ناف اندام پس از

تولد کودک بچه است». (سخن)

در نمونه ۸۹ کاربرد عبارت پس از تولد حاکی از حضور قالب مذکور است.

قالب «مکان» به رابطه مکانی یک پدیده (شکل) نسبت به پدیده‌ای دیگر (زمینه) اختصاص دارد. «شکل» نقش معنایی پدیده‌ای است که موقعیت آن مورد نظر است، و «زمینه» نقش معنایی پدیده‌ای که مبنای تشخیص موقعیت «شکل» است. قالب «مکان» با کاربرد واحدهای واژگانی نظیر بالا، پایین، زیر، روی، قرار داشتن و مانند آن تجلی می‌یابد (وبگاه فریم‌نت):

۹۰) **مغز شکل**: «قسمتی از دستگاه عصبی مرکزی شکل که در جمجمه زمینه قرار دارد...». (سخن)

در بحث از اندام‌های بدن، این قالب فراوان به کار می‌رود و اندام‌واژه‌ها با هر دو نقش در آن ظاهر می‌شوند.

قالب «اتصال» بر اساس این طرح کلی شکل گرفته است: اندام یا بخشی از بدن (نقطه اتصال)، معمولاً به وسیله یک اندام دیگر (اتصال‌دهنده) که به مثابه اتصال‌دهنده دو اندام عمل می‌کند، به اندام یا بخشی دیگر (نقطه اتصال) متصل می‌شود. فعل‌هایی نظیر متصل کردن، وصل کردن و مانند آن، واحدهای واژگانی این قالب، و «اتصال‌دهنده» و «نقطه اتصال» عناصر یا نقش‌های معنایی آن را تشکیل می‌دهند:

۹۱) **گردن** اتصال‌دهنده: «بخشی از بدن انسان... که سر نقطه اتصال را به تنه نقطه اتصال متصل می‌کند». (سخن)

۹۲) **مچ**... مفصلی اتصال‌دهنده است که کف دست را نقطه اتصال به کل دست نقطه اتصال متصل می‌کند.

(گویشور)

قالب «مصرف» با افعالی نظیر خوردن، نوشیدن، آشامیدن، بلعیدن، قورت دادن، مصرف کردن و جویدن مجسّم می‌شود. طرح اصلی قالب به این صورت است: فرد «مصرف‌کننده»، «ماده مصرفی» را مصرف می‌کند (وبگاه فریم‌نت):

۹۳) «محسن مصرف‌کننده چای را ماده مصرفی قورت می‌دهد». (سخن)

مفهوم اندامی از بدن (اندام) که در عمل مصرف کردن دخالت دارد، در افعال فوق به صورت نهفته وجود دارد و در متن زبانی یا تعریف فرهنگ لغتی تجلی پیدا می‌کند:

۹۴) خوردن: «جویدن و سپس فروبردن مواد غذایی ماده مصرفی از راه دهان اندام و گلو اندام و بلعیدن

آن». (سخن)

قالب «کلیت» در توصیف معنای اندام‌واژه‌ها فراوان ظاهر می‌شود و حاکی از ارتباط کل و جزء اعضای بدن است. رخداد اصلی قالب چنین است: یک «کل» متشکل از «جزء» یا «اجزایی» است. دو عنصر «کل» و «جزء» از عناصر پایه و تشکیل‌دهنده قالب مذکور هستند. واحدهای واژگانی متشکل از، تشکیل شدن، شامل (شدن/ بودن)، داشتن، محتوی (بودن)، حاوی (بودن) و مانند آن نشانه حضور این قالب هستند (وبگاه فریم‌نت):

۹۵) دهان کل: «اولین قسمت دستگاه گوارش... شامل لب‌ها جزء، زبان جزء، دندان‌ها جزء، و غدد بزاقی

جزء». (سخن)

قالب «نشانه» یکی دیگر از قالب‌هایی است که اندام‌واژه‌ها در آن نقش‌آفرینی می‌کنند. بسیاری از اعمال و رفتارهایی که با بدن انجام می‌شوند، از دیدگاه کلی‌تر، در چهارچوبی فرهنگی، اجتماعی، و در جامعه انسانی، نشانه‌ای دال بر پدیده‌ای دیگر تلقی و تعبیر می‌شوند. قالب «نشانه» از عناصر «نمایانگر»، یعنی عملی که به چیزی اشاره دارد و پیامی را می‌رساند، و «نمایانده»، یعنی پیام مورد اشاره، تشکیل شده است (وبگاه فریم‌نت). فعل‌هایی مثل اشاره کردن به، نشان دادن، نشانگر چیزی بودن، نشان‌دهنده چیزی بودن، دلالت داشتن بر، و عباراتی مثل به نشانه، حاکی از و مانند آن از واحدهای واژگانی این

قالب هستند. هنگامی که اندامی از بدن مبنای تعبیر نشانه‌ای قرار می‌گیرد، اندام‌واژه‌ها (اندام) در قالب «نشانه»، به صورت منضم به فعل یا به صورت مجزاً ظاهر می‌شوند:

(۹۶) الف) «مردم با دست اندام زدن نمایانگر... حسن استقبال نمایانده نشان دادند». (سخن)

ب) دست‌هایش را اندام به نشانه خداحافظی نمایانده تکان داد نمایانگر.

(۹۷) بوسیدن نمایانگر: «لمس کردن با لب‌ها اندام... به نشانه محبت نمایانده، تشکر نمایانده، و مانند آنها».

(سخن)

قالب «وسیله» با عباراتی مثل به وسیله، از طریق، توسط شکل می‌گیرد. رخداد قالب در خصوص اندام‌واژه‌ها به این شکل توصیف می‌شود: اندامی از بدن، همانند «وسیله» ای در نظر گرفته می‌شود که «کارکرد» ویژه‌ای دارد (وبگاه فریم‌نت):

(۹۸) مردمک وسیله: «دریچه‌ای در عنبیه چشم وسیله که نور از طریق آن به شبکیه می‌تابد کارکرد

...». (سخن)

منابع

- انوری، حسن (سرپرست) (۱۳۸۱)، فرهنگ بزرگ سخن، سخن، تهران.
- _____ (۱۳۸۲)، فرهنگ فشرده سخن، سخن، تهران.
- باطنی، محمدرضا و دستیاران (۱۳۸۵)، فرهنگ معاصر پویا انگلیسی-فارسی، فرهنگ معاصر، تهران.
- تبریزی خیابانی، محمد علی (۱۳۰۹)، فرهنگ بهارستان، کتابخانه ادبیه، تبریز.
- حق‌شناس، علی محمد (۱۳۷۰)، مقالات ادبی، زبان‌شناختی، نیلوفر، تهران.
- حق‌شناس، علی محمد، حسین سامعی و نرگس انتخابی (۱۳۸۱)، فرهنگ معاصر هزاره انگلیسی-فارسی، فرهنگ معاصر، تهران.
- خداپرستی، فرج‌الله (۱۳۷۶)، فرهنگ جامع واژگان مترادف و متضاد زبان فارسی، دانشنامه فارس، شیراز.
- رضوی، محمدرضا (۱۳۸۴)، «گزارش سفر پژوهشی»، نامه فرهنگستان، دوره ۷، ش ۴، شماره مسلسل ۲۸، ص ۲۴۱-۲۳۳.

_____ (۱۳۸۶)، رویکردهای معنایی در تدوین گنج‌واژه زبان فارسی، پایان‌نامه دکتری، دانشگاه علامه طباطبایی، تهران.

صبا، محسن (۱۳۶۶)، فرهنگ بیان اندیشه‌ها، فرهنگ، تهران.

صدری افشار، غلامحسین و دیگران (۱۳۸۱)، فرهنگ معاصر فارسی، فرهنگ معاصر، تهران.

فراروی، جمشید (۱۳۷۷)، فرهنگ طیفی، چاپخانه ساحل، تهران.

قواس غزنوی، فخرالدین مبارک‌شاه (۱۳۵۳)، فرهنگ قواس، به اهتمام نذیر احمد، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران.

معین، محمد (۱۳۷۱)، فرهنگ فارسی، امیرکبیر، تهران.

AMSLER, Robert Alfred. (1980), "The structure of Merriam-Webster pocket dictionary", Unpublished doctoral dissertation, Austin, University of Texas.

APRESYAN, Yuri, Igor Mel'čuk, and Alexander Žolkovsky. (1970), "Semantics and Lexicography: Towards a New Type of Unilingual Dictionary", In F. Kiefer (ed.), *Studies in Syntax and Semantics*, Dordrecht, Reidel Publishing Company, pp. 1-33.

A Thematic Dictionary of Modern Persian (2004), Compiled by Colin TURNER, RoutledgeCurzon. London.

BOGURAEV, Bran, and Ted BRISCOE. (eds.) (1989), *Computational Lexicography for Natural Language Processing*, Longman, London.

CALZOLARI, Nicoletta. (1988), "The dictionary and the thesaurus can be combined", In M. W. Evens (ed.), *Relational models of the lexicon: Representing knowledge in semantic networks*, Cambridge University Press, Cambridge, pp. 75-96.

Collins Cobuild English Dictionary (1995), edited by John Sinclair, Glasgow, harper Collins.

CROFT, William, and D. ALLAN CRUSE. (2004), *Cognitive Linguistics*, Cambridge University Press, Cambridge.

Dictionnaire Explicatif et Combinatoire du Français Contemporain: Recherches Lexico-Semantiques (1999), Gaétane Dostie, Igor Mel'čuk et Alain Polguère. tome Iv, Les Presses de l'Université de Montréal.

English Speech Act Verbs: A semantic dictionary (1987), Copiled by Anna WIERZBICKA, Academic Press, Sydney.

- EVENS, Martha Walton. (1988), "Introduction", In M. W. Evens (ed.), *Relational models of the lexicon: Representing knowledge in semantic networks*, Cambridge University Press, Cambridge, pp. 1-37.
- EVENS, Martha Walton, James VANDENDROPE and Yih-Chen WANG. (1985), "Lexical- Semantic Relations in Information Retrieval", In S. Williams (ed.), *Humans and Machines*, Norwood, NJ: Ablex, pp. 73-100.
- EYSENCK, Michael W. (2001), *Principles of Cognitive Psychology*, (2nd edition), Psychology Press Ltd, UK.
- FELLBAUM, Christiane. (1998a), "Introductuion", In Christiane Fellbaum (ed.), *WordNet: an electronic lexical database*, MA: MIT Press, Cambridge, pp. 1-19.
- (1998b), "A semantic network of English verbs", In Christiane Fellbaum (ed.), *WordNet: an electronic lexical database*, MA: MIT Press, Cambridge, pp 69-104.
- FILLMORE, Charles J. and Beryl T. ATKINS. (1992), "Toward a frame-based lexicon: the semantics of RISK and its neighbors", Adrienne Lehrer and Eva Feder Kittay (eds), *Frames, fields and contrasts: new essays in semantic and lexical organization*, Lawrence Erlbaum Associates, Hillsdale, New Jersey, pp. 75- 102.
- FILLMORE, Charles J., Christopher R. JOHNSON, and Miriam R. L. PETRUCK. (2003a), "Background to FrameNet", *International Journal of Lexicography*, vol.16, no 3, pp. 235-250.
- FILLMORE, Charles J., Miriam R. L. PETRUCK, Josef RUPPENHOFER and Abby WRIGHT. (2003b). "FrameNet in action: the case of attaching", *International Journal of Lexicography*, vol.16, no 3, pp. 297-332.
- FONTELLE, Thierry. (ed.) (2000). "Introduction: Dictionaries, Thesauri and Lexical-Semantic Relations", *International Journal of Lexicography*, (Special Issue), vol. 3, no 4, pp. 229-231.
- FrameNet <[http:// framenet.icsi.berkeley.edu/](http://framenet.icsi.berkeley.edu/) >
- FRAWLEY, William. (1988), "Relational models and metascience", In M. W. Evens (ed.), *Relational models of the lexicon: Representing knowledge in semantic networks*, Cambridge University Press, Cambridge, pp. 335-372.
- HALLIDAY, M.A.K. et al. (2004), *Lexicology and Corpus Linguistics*, Continuum, London & New York.
- HARTMANN, R.R.K., and Gregory JAMES. (1998), *Dictionary of Lexicography*, Routledge. London and NewYork.

- HULLEN, Werner. (1999), *English Dictionaries 800-1700: The Topical Tradition*, Clarendon Press, Oxford.
- JACKSON, Howard. (2002), *Lexicography: An introduction*, Routledge, London and NewYork.
- KIPFER, Barbara Ann. (1986), "Investigating an onomasiological approach to dictionary material", *Dictionaries*, 8, pp. 55-64.
- Lakoff, George. (1987), *Women, Fire and Dangerous Things: What Categories Reveal about the Mind*, The University of Chicago Press, Chicago and London.
- Lakoff, George, Mark JOHNSON. (1980), *Metaphors We Live By*, The University of Chicago Press, Chicago and London.
- LEE, David. (2001), *Cognitive Linguistics: an introduction*, Oxford University Press, Oxford.
- Longman Essential Activator* (1997), edited by Della SUMMERS.
- Longman Language Activator* (1993), edited by Della SUMMERS.
- Longman Lexicon of Contemporary English* (1981), Compiled by Tom McARTHUR, Harlow, Essex, Longman.
- MeĽ'čuk, Igor A. (1981), "Meaning-text models: A recent trend in Soviet Linguistics", *Annual Review of Anthropology*, 10, pp. 27-62.
- Michiels, A. and J. Noël. (1982), "Approaches to Thesaurus Production", *COLING 82*, Amsterdam: North-Holland, pp. 227-232.
- Miller, George. (1998a), "Foreword", In Christiane Fellbaum (ed.), *WordNet: an electronic lexical database*, MA: MIT Press, Cambridge, pp. xv-xxii.
- (1998b), "Nouns in WordNet", In Christiane Fellbaum (ed.), *Wordnet: an electronic lexical database*, MA:MIT Press, Cambridge, pp. 23-46.
- Moerdijk, Fons. (2003), "The codification of semantic information", In P. van Sterkenburg (ed.), *A Practical Guide to Lexicography*, Amsterdam/Philadelphia: John Benjamins Publishing Company, pp. 273-296.
- Murphy, M. Lynne. (2003), *Semantic Relations and the lexicon*, Cambridge University Press, Cambridge.
- Oxford Photo Dictionary* (1991), edited by Jane Taylor, Oxford University Press, Oxford.

- PETERS, Wim, and KilGARRIFF, Adam. (2000), "Discovering semantic regularity in lexical resources", *International Journal of lexicography*, vol 13, no 4, pp. 287-312.
- PETRUCK, Miriam. (1986), *Body part terminology in Hebrew: a study in lexical semantics*, Unpublished PhD dissertation, University of California, Berkeley.
- (1995), "Frame semantics and the structure of the lexicon: Nouns and verbs in the body frame", In M. Shibatani and S. Thompson (eds), *Essays in semantics and pragmatics*, John Benjamins Publishing Company, Amsterdam/Philadelphia, pp. 279-297.
- Roget's Thesaurus: Thesaurus of English words and phrases, classified and arranged so as to facilitate the expression of ideas and to assist in literary composition* (1949), compiled by Peter Mark Roget, Longmans, Green and Co, London.
- SIERRA, Gerardo, and John McNAUGHT. (2000), "Extracting Semantic Clusters from MRDs for an Onomasiological Search Dictionary", *International Journal of Lexicography* (Special Issue), vol. 3, no 4, pp. 264-286.
- STERKENBURG, Piet van. (2003), "Onomasiological specifications and a concise history of onomasiological dictionaries", In Piet van Sterkenburg (ed.), *A Practical Guide to Lexicography*, John Benjamins Publishing Company, Amsterdam/Philadelphia, pp. 127-143.
- The New Oxford Dictionary of English* (1998), edited by Judy PEARSALL and Patrick HANKS, Clarendon Press, Oxford.
- The Oxford-Duden Pictorial English Dictionary* (1981), edited by John PHEBY, Oxford University Press, Oxford.
- ULLMANN, Stephen. (1962), *Semantics: An Introduction to the science of meaning*, Basil Blackwell, Oxford.
- WIERZBICKA, Anna. (1996), *Semantics: Primes and Universals*, Oxford University Press, Oxford.
- WordNet <<http://wordnet.princeton.edu/>>.
- ZGUSTA, Ladislav. (1971), *Manual of Lexicography*, The Hague: Mouton.